

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



عصر عاشورا

گزارش مستند و تاریخی از حوادث کربلا در عصر عاشورا
(براساس دانش نامه امام حسین علیه السلام برپایه قرآن، حدیث و تاریخ)
ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

مؤلف: مهدی غلامعلی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اسوه

قطع: جیبی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

سایت سازمان: ww.awqaf.ir

سایت معاونت: ww.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه،

معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خیابان صفاییه، کوچه ممتاز، کوی ۷، پلاک ۳۲

مجتمع فرهنگی پژوهشی معاونت فرهنگی و اجتماعی

سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۶۴۳۱-۰۲۵۱ نمایر: ۷۷۳۷۱۳۱ - ۰۲۵۱

قیمت: ۱۶۰۰ تومان

عصر عاشورا

گزارش مستند و تاریخی از حوادث کربلا در عصر عاشورا

بر اساس دانش نامه امام حسین علیه السلام

۳۵	دگرگونی آسمان
۳۶	سرخ شدن آسمان
۳۸	خون گریستن آسمان
۳۹	گریستن آسمان و زمین
۴۲	خون تازه در زیر سنگ‌ها
۴۳	نوحه‌گری جتیان
۴۵	ندای فرشته
۴۶	سروش غیبی در مدینه
۴۸	خشک شدن درخت مبارک

فصل سوم: به خاک سپاری شهیدان

۵۲	خاک سپاری امام حسین <small>علیه السلام</small> و یارانش
۵۶	جای قبرهای شهیدان
۵۷	حضور پیامبر در خاک سپاری
۵۷	سالم ماندن پیکر امام حسین <small>علیه السلام</small> در گذر زمان
۵۹	سخنی درباره کفن و دفن شهدا

فهرست مطالب

۹	سلام بر حسین <small>علیه السلام</small>
۱۱	درآمد

فصل اول: نهایت سنگ دلی

۱۳	تاراج
۱۶	زیر شمشیر سوزان
۱۹	حمله به خیمه‌ها
۲۵	خیمه‌های سوزان
۲۶	شادی یزید و بنی امیه

فصل دوم: نشانه‌های آشکار شده

۳۰	رؤیای ام سلمه و خون شدن تربت
۳۴	رؤیای ابن عباس

فصل چهارم: سرهای شهیدان

خانۀ خولی	۶۲
حمل سرها به وسیله قبایل قاتلان	۶۳
سرهای شهیدان بر سر نیزه‌ها	۶۴
ورود سرها نزد ابن زیاد	۶۵
سر مطهر امام حسین <small>علیه السلام</small> در مجلس ابن زیاد	۶۶
طواف در کوفه	۶۸
فرستادن سرهای شهیدان به شام	۶۸
سر امام حسین <small>علیه السلام</small> در مجلس یزید	۷۰
سر امام حسین <small>علیه السلام</small> در حرمرای یزید	۷۳
آویختن سر امام حسین <small>علیه السلام</small> در دمشق	۷۵
سر امام حسین <small>علیه السلام</small> در شهرها	۷۶
محل دفن سر سیدالشهدا <small>علیه السلام</small>	۷۷
الف) نجف در کنار قبر امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>	۷۸
ب) کربلا	۷۹
ج) دمشق	۸۰

د) مدینه	۸۱
ه) مصر	۸۴
فصل پنجم: کرامت‌هایی از سر مبارک سیدالشهدا <small>علیه السلام</small>	
قرآن خواندن بر سر نیزه	۸۵
اسلام آوردن راهب مسیحی	۸۸
اسلام آوردن رهبر یهودیان	۹۲
دعای حامل سر امام حسین <small>علیه السلام</small>	۹۳

این اثر دستاورد جستجوی علمی در بیش از پانصد منبع تاریخی، حدیثی، فقهی، تفسیری و کلامی می باشد. در این کتاب، درباره همه دوران های حیات حضرت اباعبدالله الحسین (ع) تحقیق شده است.

از آنجا که مخاطبان این اثر ارزشمند، عموم مردم نیستند، بر آن شدیم تا امسال برای همه اعضای یک خانواده، اعم از زن و مرد؛ و کودک و جوان و بزرگسال را با پشتوانه آن کتاب تحقیقی، ولی به زبانی ساده و شیوا و قالبی هنرمندانه آماده و تقدیم شما کنیم. دستاورد کار، بسته ای فرهنگی است که پیش رویتان قرار دارد.

در پایان ضمن تشکر از همکاری موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث توفیقات محققان این موسسه را از خداوند سبحان مسئلت داریم.

امیدواریم به لطف خداوند مهربان، درس آموزی ها و عزاداری هایمان در مکتب سید و سالار آزادگان جهان، امام حسین (ع)، روز به روز خالصانه تر و عمیق تر گردد.

معاونت فرهنگی واجتماعی

سازمان اوقاف و امور خیریه

سلام بر حسین (ع)

نام و یاد معطر امام حسین (ع)، از کودکی تا بزرگسالی بر لب و جان ما ایرانیان مسلمان جاری است؛ و این فضای دلپذیر و نورانی، به ویژه در ماه محرم و صفر، رونقی دیگر می گیرد.

این امام عزیز، در میان شیعیان، مسلمانان و حتی سایر مردم، بیشتر با حادثه عاشورا شناخته شده است - حادثه ای که درخشان ترین بخش زندگی ایشان است - .

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه با بررسی کتاب های موجود پیرامون امام حسین (ع) کتابی چهارده جلدی با نام دانش نامه امام حسین (ع) که نتیجه تلاش ده ساله آیت الله ری شهری و جمعی از محققان موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث را انتخاب و بصورت چکیده در دوره ای هفت جلدی منتشر می نماید.

در پی می‌آید خلاصه‌ای است از این‌گونه حوادث که از منابع معتبر گزینش شده است.

منبع اصلی این نوشتار کتاب گران‌سنگ *دانش‌نامه امام حسین (ع)* بر پایه قرآن و حدیث، اثر آیت‌الله ری‌شهری و همکاران ایشان، در مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث است. این دانش‌نامه حاصل تلاش گروهی از حدیث‌پژوهان و تاریخ‌شناسانی است که افزون بر یک دهه زیر نظر مؤلف ارجمند تمام منابع معتبر حدیثی و تاریخی را برای بازیابی متون فاخر بررسی و مطالعه کرده‌اند.

درآمد

عاشورا تیره‌ترین روز تاریخ بشر است. پس از آنکه این رستاخیز عظیم رخ داد، پیشوایان دین همواره بر زنده نگه داشتن این روز و بازخوانی وقایع آن تأکید ورزیده‌اند؛ زیرا همراهی با کاروان سیدالشهدا، از روزی که از شهر پیامبر ﷺ یعنی مدینه‌النبی، حرکت کردند، تا آن روز که بدون سالار خویش دوباره به زادگاهشان بازگشتند، سراسر درس‌آموز است. آنچه این کتاب عهده‌دار آن است مروری دوباره بر رخدادهایی است که در یک مقطع کوتاه زمانی والته بسیار بلند تاریخی روی داد؛ یعنی عصر عاشورا.

پس از شهادت امام حسین (ع) وقایع بسیاری در کربلا رخ داد. پاره‌ای از این وقایع برگرفته از رفتار و قیحانه سپاهیان دشمن بود و بخشی دیگر دگرگونی‌هایی است که در پهنه گیتی آشکار شد. آنچه

آن ضربه، ناتوان و بی‌حال شده بود. کندی به سرعت آمد و کلاه نخست را، که از خز بود، غارت کرد.

او، پس از ماجرای کربلا آن کلاه را به زنی، ام عبدالله، نشان داد و آن را به او سپرد تا از خون بشوید. زنی به او گفت: آیا لباس فرزند دختر پیامبر خدا را به درون خانه ام می‌آوری؟ آن را از من دور کن. تاریخ‌نویسان از زندگانی سراسر نکبت‌بار و فقر روزافزون وی تا آستانه مرگ سخن گفته‌اند.

ساعتی پس از شهادت امام حسین علیه السلام نیز جمعی از سپاه عمر سعد از هرسو به سوی قتلگاه روانه شدند. آنان وقیحانه و بی‌رحمانه هر آنچه را آن حضرت بر تن داشت و یا در میدان نبرد به همراه داشت ربودند. مهاجمان نه تنها وسایل نظامی امام، مانند کمان و شمشیر و زره و سپر و کلاه خود را برداشتند، بلکه از لباس‌های شخصی ایشان نیز چشم پوشیدند.

عمامه امام را جابر بن یزید آزدی، پیراهنش را اسحاق بن حیوة حضرمی، شلوار ایشان را بحر بن کعب تمیمی بُرد. کفش‌های امام را اسود اوسی و شمشیرش را مردی از تیره بنی‌نَهْشَل از قبیله بنی‌دارم برداشت. قیس بن اشعث کندی قطیفه خَرايشان را برد و پس از آن،

فصل اول: نهایت سنگ‌دلی

تاراج

از همان نخستین ساعات روز عاشورا، گروهی از دشمنان در فکر غارت اموال شخصی امام حسین علیه السلام بودند. بنابراین، منتظر بودند که آن حضرت به شهادت برسد؛ اما امام هنوز زنده بود که آنان تاراج اموال ایشان را آغاز کردند:

مالک بن نُسَیر کندی مردی پست از قبیله کنده بود. او با شمشیرش، ضربه‌ای کاری بر سر امام زد، تا آنجا که کلاه زیر کلاه خود ایشان را شکافت. گذشته از خون‌آلود شدن سر مبارک امام، کلاه نیز پر از خون شد. حسین علیه السلام به او نظر کرد و این‌گونه نفرینش فرمود: «دیگر با آن دست نخوری و ننوشی. خداوند تو را با ستمکاران محشور کند!» حسین علیه السلام آن کلاه را بر زمین انداخت و کلاه دیگری خواست و آن را بر سر نهاد و عمامه پیچید. امام، پس از

به قیسِ قطیفه مشهور شد. کمان و جامه‌های گران‌بهای ایشان را رحیل‌بن خیشمه جُعفی و هانی‌بن شَبیبِ حضرمی و جریربن مسعود حضرمی برداشتند. شمشیرایشان بعدها به دست خانواده حبیب‌بن بُدیل افتاد. زره امام را نیز عمرسعد برداشت.

بدین‌سان بدن حجت خدا را، که از زخم‌های تیغ و شمشیر و نیزه پاره‌پاره و سراسر خون‌آلود بود، عریان بر خاک گرم کربلا رها کردند.

بی‌گمان، این غارت‌ها نشان از پلشتی غارتگران دارد؛ زیرا بسیاری از این لباس‌ها بر اثر کثرت ضربات هیچ فایده مادی نداشت؛ برای نمونه، امام صادق علیه السلام در توصیف پیراهن ربوده شده به دست اسحاق حضرمی فرمودند که در آن پیراهن ۳۳ جای نیزه و ۳۴ جای ضربه شمشیر یافتند.

انسان‌های دون‌مایه‌ای که حتی از لباس‌های زیرین امام چشم پوشیدند، طبیعی است که نتوانند از وسایل قیمتی و یا زینتی امام رویگردان شوند. گزارشی دردناک در دست است که بازخوانی آن دشوار است. نقل کرده‌اند که ملعون دیگری، به نام بَجَدَل بن سُلَیم کلبی، به طمع برداشتن انگشتر امام علیه السلام وارد قتلگاه شد؛ اما حاضر

نشد وقت خود را برای بیرون آوردن انگشتر صرف کند. اوبی‌رحمانه انگشت ایشان را قطع کرد تا به انگشتری دست یابد.^۱

زیر سُم سُئُوران

هنگامی که غارت اموال و لباس‌های امام حسین علیه السلام پایان یافت، حادثه دلخراش دیگری رقم خورد. پیش‌تر، عبیدالله بن زیاد فرمان داده بود که پس از جنگ، اسبان را آن‌چنان بر پیکر حسین علیه السلام بدوانند که استخوان‌های سینه و پشت خرد شود. از این‌رو، عصر عاشورا، عمر سعد از فرمان عبیدالله اطاعت کرد و در میان سپاه فریاد برآورد: چه کسی آماده است که بر حسین اسب بدواند؟

چیزی نگذشت که ده نفر برخاستند: اسحاق بن یحیی حضرمی، هانی بن تُبَیْت حضرمی، اَدَلَم بن ناعم، اسید بن مالک، حَکیم بن طُفَیل

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸ و ۴۵۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، منیر الأحرار: ص ۷۶، الملهوف: ص ۱۷۷، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۷ - ۳۸، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱، المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۱، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۲۹۴.

طایبی، اَخْنَس بن مَرْتَدِ حَضْرَمِی، عمرو بن صَبِیح مَدَجِجِی، رجاء بن مُنْقِدِ عَبدِی، صالح بن وَهَبِ یَزَنِی و سالم بن خِیثمَه جُعْفِی.

اسحاق حَضْرَمِی، که پیش از این با ربودن پیراهن امام حسین علیه السلام پستی خویش را ثابت کرده بود، همراه با نه تن دیگر سوار بر اسبان خویش شدند و بر پیکر پاک آن حضرت تاختند. آنان آن چنان با شمشیر اسب‌هایشان بدن مطهر امام حسین علیه السلام را لگدکوب کردند که استخوان‌های پشت و سینه ایشان خرد شد.

پیکر خون‌آلود امام در صحرا افتاده بود و برخی سپاهیان عمر سعد برای تماشا آمده بودند. آنان در پشت امام لکه‌های کبود و کهنه‌ای افزون بر زخم‌های تازه یافتند. دلیلش را پرسیدند. فردی که امام را بهتر از دیگران می‌شناخت گفت: این لکه‌های کبود کهنه نشانی است از کیسه‌های گندم که او شبانه، بر پشت خویش، به در خانه بینوایان مدینه می‌برد.

جنایتکارانی که بر پیکر حسین علیه السلام تاخته بودند، در کوفه، برای گرفتن پاداش نزد عبیدالله رفتند و خود را این‌گونه معرفی کردند: «ما بودیم که پشت و سپس سینه [ی او] را با همه اسب‌های بزرگ و

تیزتک خرد کردیم»^۱. ابن‌زیاد پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما کسانی بودیم که بر پشت حسین اسب دواندیم تا آنکه سینه و گلوی وی را آسیاب کردیم. ابن‌زیاد فرمان داد که جایزه اندکی به آنان بدهند.

اخنس بن مرتد حَضْرَمِی بعدها این شعر را، گویی پیروزمندانه، می‌خواند:

ما بودیم که پشت و سپس سینه [ی او] را
با همه اسب‌های بزرگ و تیزتک خرد کردیم
از خداوند صاحب‌اختیار [جهان] نافرمانی کردیم
با کاری که با پیکر مطهر حسین انجام دادیم^۲

چندی پس از واقعه کربلا اسحاق حَضْرَمِی پیسی گرفت. قلب اَخْنَس بن مَرْتَدِ نیز در یکی از جنگ‌ها، با تیری نامشخص، شکافت و وی هلاک شد. ابو عمر زاهد می‌گوید: ما احوالات این ده نفر را بر

.۱

نَحْنُ رَضَضْنَا الظَّهْرَ بَعْدَ الصَّدْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الأَمْرِ

.۲

نَحْنُ رَضَضْنَا الظَّهْرَ بَعْدَ الصَّدْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الأَمْرِ
حَتَّى عَصَبْنَا الله رَبَّ الأَمْرِ بِصُنْعِنَا مَعَ الحُسَيْنِ الظَّهْرَ

رسیدیم و درباره آنان تحقیق کردیم و دریافتیم که هر ده نفر ایشان زنزاده بوده‌اند. مختار، باقی مانده آنان را دستگیر کرد و دست و پایشان را با زنجیرهای آهنین بست و بر پشتشان اسب دواند تا هلاک شدند. بازخوانی خیر غم‌انگیز اسب دواندن بر پیکر مطهر پاره تن پیامبر خدا قلب هر آزاده‌ای را به درد می‌آورد. در زیارت ناحیه چه زیبا از این صحنه‌ها یاد می‌شود:

حَتَّى نَكْسُوكَ عَنِ جَوَادِكَ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا، تَطْلُوكَ الْخُبُوطُ بِخَوَافِرِهَا، وَتَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا؛ «تا آنکه تو را از اسبت به زیر کشیدند و زخمی و خونین بر زمین افتادی. اسب‌ها تو را زیر سُم خود گرفتند و ستمگران با شمشیرهایشان بر سر تو ریختند»^۱.

حمله به خیمه‌ها

با توجه به گزارش‌هایی که از روز عاشورا در دست است، چپ‌نشین خیمه‌های سپاه امام حسین علیه السلام هلالی شکل بوده است. خیمه‌های

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۳، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۴، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۸، الملهوف: ص ۱۸۲، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱، تذکرة الخواص: ص ۲۵۴، مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۸، المنزار الکبیر: ص ۵۰۴، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۰۴.

اهل بیت در انتها و داخل هلال بوده و پس از آن خیمه‌های یاران اباعبدالله علیه السلام قرار داشته است. همچنین، دو طرف شاخه‌های هلال به جمعی از اصحاب اختصاص داشته است. در روز عاشورا، به دستور امام حسین علیه السلام، پشت هلال خیمه‌ها هم‌په‌هایی را که پیش‌تر فراهم آورده بودند آتش زدند تا دشمن از پشت حمله نکند. میدان جنگ نیز تقریباً با فاصله‌ای اندک پیش روی خیمه‌ها بوده است. از این رو، در هنگام جنگ گاهی تعقیب و گریزها در آستانه خیمه‌ها انجام می‌شده است.

بنا بر آنچه مورخان روایت کرده‌اند، دست‌کم سه بار سپاه عمر سعد به خیمه‌های آل الله حمله کرده‌اند:

نخست هنگامی که نبرد شدت یافت و هنوز یاران امام زنده بودند. دشمن که نمی‌توانست جز از یک جبهه بر آنان حمله کند، به دستور عمر سعد، چادرهای چپ و راست را ویران کرد و با یاران امام در میان چادرها درگیر شد. ایستادگی و سلحشوری یاران امام سبب شد که عمر سعد چنین فرمان دهد: «خیمه‌ها را بسوزانید؛ اما داخل آنها نشوید و ویرانشان نکنید». آنان آتش آوردند و خیمه‌ها را سوزاندند.^۱

۱. حسین علیه السلام فرمود: «آنان را وا گذارید تا آنها را بسوزانند؛ چراکه اگر آنها را آتش بزنند، نمی‌توانند از آنها بگذرند و به شما برسند». همین‌گونه نیز شد و دشمنان، جز در یک جبهه، نتوانستند با آنها بجنگند.

در این یورش‌ها بود که شمر بن ذی‌الجوشن به خیمه‌ها حمله کرد و نیزه‌اش را بر خیمهٔ امام حسین علیه السلام فرود آورد و نعره می‌زد: «برایم آتش بیاورید تا این خیمه را با اهلش بسوزانم».

زنان و کودکان که این صحنه را دیدند، وحشت‌زده و صیحه‌کنان، از چادر بیرون دویدند. حسین علیه السلام بر او بانگ زد: *يَا بِن ذِي الْجَوْشَنِ، أَنْتَ تَدْعُو بِالنَّارِ لِتُحَرِّقَ بَيْتِي عَلَى أَهْلِي؟ حَرِّقْكَ اللَّهُ بِالنَّارِ!* «ای پسر ذی‌الجوشن، تو آتش می‌خواهی تا خانهٔ مرا با اهل‌م بسوزانی؟ خداوند تورا با آتش بسوزاند!» شمر با عتاب شبت بن‌ربعی از این اقدام خود منصرف شد.

بار دوم که دشمنان به خیمه‌ها حمله کردند، تمام یاران امام به شهادت رسیده بودند و امام نیز در آستانهٔ شهادت بود. در این هنگام، شمر بن ذی‌الجوشن، با حدود ده تن از پیادگان سپاه کوفه، پیشروی کردند و به سوی خیمه‌ای رفتند که اثاث و خانوادهٔ سید الشهدا علیه السلام در آن بود و میان امام و خیمه‌هایش مانع شدند. به محض اینکه امام حسین علیه السلام از حملهٔ آنان آگاه شد، بر آنان فریاد زد: *وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عُرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ!* «وای بر شما، ای پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین

ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، در این دنیا آزاده باشید و به خوی نیاکانتان بازگردید. اگر آن‌گونه که می‌گویید، عرب هستیید». شمر نیز پذیرفت و عقب‌نشینی کرد.

بار سوم که سپاه عمر سعد به خیمه‌ها حمله‌ور شد، عصر عاشورا بود؛ هنگامی که امام حسین علیه السلام و تمام اصحاب و یاران آن حضرت به شهادت رسیده بودند. بنابراین، خیمه‌های اهل بیت دیگر پاسداری نداشت. ده‌ها زن و بچه در ماتم از دست دادن عزیزانشان، لب‌تشنه و عزادان، درون خیمه‌ها نوحه می‌کردند. در این هنگام، گروهی از دشمنان از میانهٔ میدان نبرد گذشتند و خیمه‌های خاندان امام را محاصره کردند. شمر که پیشاپیش آنها بود فریاد زد: «به خیمه‌ها حمله کنید. لباس‌ها و اموالشان را بردارید». سپاهیان پس از فرمان شمر به خیمه‌ها حمله کردند و هر آنچه را در کاروان بود ربودند؛ حتی گوش ام‌کلثوم، خواهر حسین علیه السلام، را برای بردن گوسواره‌ها پاره کردند.

مردم در تاراج خیمه‌های خاندان پیامبر از هم پیشی می‌گرفتند تا آن‌جا که مقنعهٔ زنان را از سرشان، انگشتر را از انگشتانشان، گوسواره را از گوش‌هایشان و خلخال را از پاهایشان می‌ربودند. سپاهیان شمر حتی رو بندهٔ زنان را به زور می‌کشیدند و برای گرفتن

چادر و لباس رو با آنها درگیر می‌شدند، و چون بر آنان چیره می‌شدند، آن را می‌ربودند.

فردی به دختر امام حسین علیه السلام حمله کرد و ملحفه را از سرش کشید. همچنین، بسیاری از زنان سربرهنه ماندند.

زنی از خاندان بکرین وائل، به همراه همسرش، میان یاران عمر سعد بود. هنگامی که دید مردم خیمه‌ها را غارت می‌کنند، شمشیری در دست گرفت و به سوی خیمه‌ها آمد و گفت: «ای خاندان بکرین وائل، اموال دختران پیامبر خدا را تاراج می‌کنند و شما کاری نمی‌کنید؟ برای خون‌خواهی پیامبر خدا به پا خیزید!»؛ اما سخنان او خریداری نداشت. از این رو، همسرش او را از کار بازداشت و زن را به جایگاهش بازگرداند.

بعدها، فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام، در بازگویی حوادث عصر عاشورا گفت: «اوباش به خیمه ما وارد شدند. من دختری خردسال بودم. دو خلخال طلا بر پا داشتم. مردی خلخال‌ها را از پاهایم بیرون می‌کشید و می‌گریست. گفتم: دشمن خدا، چرا می‌گریی؟ گفت: چرا نگریم که زیور دختر پیامبر خدا را برمی‌دارم؟ گفتم: برندان گفت: می‌ترسم کس دیگری آن را بردارد. آنان آنچه را در خیمه‌ها به چشم می‌خورد به تاراج بردند؛ حتی روپوش‌هایی را که خود را با آنها پوشانده بودیم از رویمان کشیدند و بردند.»

سپاهیان شمر عطر و سرخاب و جامه‌هایی قیمتی را، که امام حسین علیه السلام از کاروان تجاری یمن گرفته بود، به تاراج بردند. همچنین، اسبان و شتران را میان خود تقسیم کردند.

حمید بن مسلم می‌گوید: «به خیمه علی بن الحسین علیه السلام رسیدیم. او در بستر افتاده و سخت بیمار بود. گروهی از پیادگان با شمر رسیدند. شمر تصمیم گرفت که علی بن الحسین علیه السلام را بکشد؛ اما زینب خود را بر روی او انداخت و گفت: به خدا سوگند، او کشته نمی‌شود تا من کشته شوم. پس شمر از او دست کشید. سپاهیان به شمر گفتند: چه کنیم؟ او را بکشیم؟ من گفتم: سبحان الله! مگر کودکان را می‌کشند؟ این نوجوان است و بیماری‌اش کارش را می‌سازد. این‌گونه می‌گفتم تا آنان را از او بازگرداندم.

همان جا ایستادم و به سپاه‌یانی که به خیمه می‌آمدند همین مطالب را می‌گفتم و بدین‌گونه آنان را از او دور می‌کردم تا آنکه عمر سعد آمد و گفت: «هیچ کس وارد خیمه زنان نشود و کسی به این جوان بیمار کاری نداشته باشد. هرکس چیزی از وسایل اینان برداشته است به ایشان بازگرداند»؛ اما به خدا سوگند کسی چیزی بازنگرداند. علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: «خیر ببینی که - به خدا سوگند - خداوند شر را با سخن تو از من دور ساخت.»

هجوم پی‌درپی مردان لشکر کوفه به خیمه‌ها سبب شد که دختران پیامبر خدا و زنان امام حسین علیه السلام از خیمه‌ها بیرون بروند. زنان آل‌الله در بیرون خیمه‌ها می‌گریستند و در فراق حامیان و دوستدارانشان و مصیبت‌های پیش‌آمده ناله سر می‌دادند.^۱

خیمه‌های سوزان

اسب بی‌سوار امام، با یال و پیشانی خونین از خون حسین علیه السلام، می‌تاخت و شیهه می‌کشید. دختران پیامبر هنگامی که شیهه اسب را شنیدند، از خیمه‌ها بیرون دویدند و فریاد و امحدا سردادند. زنان درون خیمه‌ها نیز از شهادت حسین علیه السلام آگاه شدند و صیحه‌زنان و گریان مشغول عزاداری شدند. ازسوی دیگر، دشمنان به غارت خیمه‌ها

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۶ و ۴۳۸ و ۴۵۰ و ۴۵۳ - ۴۵۴، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹، الأخبار الطوال: ص ۲۵۸، البدایة والنهایة: ج ۸ ص ۱۸۸، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳، الامالی، صدوق: ص ۲۲۸ ح ۲۴۱، الفتح: ج ۵ ص ۱۱۷، الملهوف: ص ۱۸۰، مثیر الأحران: ص ۷۶ - ۷۷، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۷، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۲، المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۱، أخبار الدول وأثار الأول: ج ۱ ص ۳۲۳، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۶ ص ۱۴۸ و ج ۷ ص ۳۱۰.

مشغول بودند. از این‌رو، برخی زنان از خیمه‌ها بیرون رفته و برخی دیگر همچنان در خیمه‌ها باقی مانده بودند.

سپاهیان شمر بقیه زنان و کودکان را از خیمه‌ها بیرون راندند و خیمه‌ها را آتش زدند. دختران پیامبر خدا، سربرهنه و پابرنه، نوحه‌خوان و نالان، غارت‌شده و گریان، بیرون می‌دویدند و از خیمه‌های در حال سوختن به هرسو می‌گریختند.^۱

شادی یزید و بنی‌امیه

خبر شهادت امام حسین علیه السلام - همراه با سر مطهر ایشان - به سرعت به کوفه رسید و عبیدالله بن زیاد از آن آگاه شد. عبیدالله نیز عبد الملک بن ابی‌حارث سلمی را فراخواند و به وی گفت: به مدینه، نزد عمرو بن سعید بن عاص، امیر مدینه، برو و او را به کشته شدن حسین بشارت ده.

عبد الملک از این مأموریت ناخرسند بود و در پی عذر و بهانه بود تا به این مأموریت نرود؛ ولی عبیدالله او را به این کار مجبور کرد.

۱. الامالی، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹، الملهوف: ص ۱۸۰، مثیر الأحران: ص ۷۷، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۲۰.

کسی را هم یارای آن نبود که از فرمان عبیدالله سر بیچد. عبیدالله به او گفت: به سرعت می‌روی تا به مدینه برسی. مبادا خبر کشته شدن حسین پیش از تو به مدینه برسد. چند سکه زرنیز به وی داد و گفت: بهانه نیاور، و اگر مرکب در راه ماند، مرکب دیگری بخر. عبدالملک می‌گوید: هنگامی که به مدینه رسیدم، مردی قریشی مرا دید و گفت: از کوفه چه خبر؟ گفتم: خبر پیش امیر است. گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. پس حسین بن علی کشته شد! نزد عمرو بن سعید رفتم. پرسید: از کوفه چه خبر؟ گفتم: خبری که امیر را خوشحال می‌کند: حسین بن علی کشته شد. امیر مدینه، که از شنیدن این خبر شادمان شده بود، گفت: پس خود برو و کشته شدنش را در شهر جار بزن. من نیز در کوچه‌های مدینه می‌رفتم و کشته شدن حسین را فریاد می‌زدم. به خدا سوگند، وقتی به محله بنی‌هاشم رسیدم، تا آن زمان، ناله و فریادی مانند فریاد زنان بنی‌هاشم در خانه‌هایشان - که بر حسین **عَلَيْهِ** می‌نالیدند - نشنیده بودم. امیر مدینه از پریشان‌حالی بنی‌هاشم بسیار خوشحال بود. سرمستانه می‌خندید و به نشانه انتقام‌جویی از ایشان اشعاری می‌خواند. سپس گفت: این ناله‌ها در برابر ناله‌های ما بر عثمان بن عفان. آن‌گاه، از منبر بالا رفت و کشته شدن حسین **عَلَيْهِ** را به مردم اعلام کرد.

چندی پس از حادثه کربلا، یزید، ابن‌زیاد را به دربارش فراخواند و اموال فراوان و تحفه‌های گران‌قیمتی به او بخشید. همچنین، او را نزد همسرانش برد و مدتی به ندیمی خود گماشت. وی شبی به همراه ابن‌زیاد در مجلس شراب نشسته بود. مست رو به ساقی‌اش کرد و به بداهه چنین سرود:

به من شرابی بنوشان که دلم را سیراب کند
سپس پیمان را کج کن و مانند آن را به ابن‌زیاد بنوشان
همان کسی که امانت‌دار و رازدار من
و استوارکننده جنگ من و غنیمت من
و قاتل آن شورشگر یعنی حسین
و هلاک‌کننده دشمنان و حسودان است^۱
آن‌گاه، یزید فرمان داد که آوازه‌خوانان این شعر را به‌آواز بخوانند.
او، برای قدردانی از عبیدالله بن‌زیاد، حکومت هر دو منطقه کوفه و

۱.

اسقنی شربة تُروى فؤادی	ثُمَّ مِلْ فَاسِقٍ مِثْلَهَا ابْنَ زِيَادٍ
صاحب البسِّ والأمانة عندي	ولتسديد مغنمي وجهادي
قاتل الخارجي أعنى حسينا	ومبيد الأعداء والחסاد

بصره را به وی داد و یک میلیون درهم نیز بدو بخشید. عیدالله نیز عمروبن حُرَیث مخزومی را به جای خود در کوفه گماشت و خود به بصره رفت. در بصره، دو کاخ برای خود ساخت و آنها را کاخ سرخ و کاخ سفید نامید. زمستان را در کاخ سرخ و تابستان را در کاخ سفید می‌گذراند.

امام باقر علیه السلام فرمود: امویان از شادی کشته شدن حسین علیه السلام، چهار مسجد را در کوفه بازسازی کردند: مسجد اشعث، مسجد جریر، مسجد سِماک و مسجد شَبَث بن رِبعی.^۱

۱. الکافی: ج ۳ ص ۴۹۰، ح ۲، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۰ و ص ۴۶۵، تذکرة الخواص: ص ۲۹۰، مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۷، الفتوح: ج ۵ ص ۱۳۵، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۲۲.

فصل دوم: نشانه‌های آشکارشده

رؤیای امّ سلمه و خون شدن تربت

امّ سلمه، همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، می‌گوید: شبی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از منزل بیرون رفت و مدتی طولانی از دید ما غایب شد و پس از مدتی پریشان و غبارآلود و مشت بسته بازگشت. از ایشان علت پریشان حالی و غبارآلودگی را پرسیدم و می‌خواستم بدانم آن حضرت در دستش چه نگه داشته است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هم‌اکنون جبرئیل مرا به سرزمینی از عراق، به نام کربلا، برد و جایگاه شهادت پسر، حسین، و گروهی از فرزندان و خاندانم را به من نشان داد. من خون‌هایشان را از زمین برمی‌چیدم و مشتی از آن خاک را در دست‌هایم حفظ کردم». آن‌گاه، دستانش را گشود و فرمود: «این را بگیر و نگاه‌دار». آن

را گرفتم. شبیه به خاک سرخ بود. خاک را در شیشه‌ای گذاشتم و در آن را بستم و نگاه‌داری اش کردم.^۱

سال‌ها پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ، هنگامی که حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد، ام‌سلمه نزد او رفت و گفت: فرزندم، به سوی عراق نرو؛ چراکه اخبار ناگواری از جدّت در این باره شنیده‌ام. پیامبر خدا ﷺ می‌فرمود: «پسرم حسین در سرزمین عراق کشته می‌شود». تربتی نزد من است که آن را در شیشه‌ای به من سپرده است. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «به خدا سوگند، من همین‌گونه کشته می‌شوم و اگر به عراق هم نروم، باز مرا می‌کشند. اگر دوست داری، آرامگاهم و جایگاه یارانم را نشانت بدهم».

سپس دست بر صورت او کشید خداوند چشم‌های ام‌سلمه را چنان وسعت داد که امام تمام آن مکان‌ها را به او نشان داد. آن‌گاه، حسین علیه السلام خاکی از آن سرزمین برداشت و آن را در شیشه‌ای به او

۱. در گزارشی دیگر، جبرئیل نزد پیامبر آمد و اخباری از کشته شدن حسین به دست امت به ایشان عرضه کرد. سپس سنگ‌ریزه‌هایی از قتلگاه آورد و به پیامبر خدا ﷺ تقدیم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آنها را در شیشه‌ای گذاشت و به ام‌سلمه داد (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۹۵-۹۶).

داد و فرمود: «هنگامی که از هر دو شیشه خون ریخت، بدان که من کشته شده‌ام».

ام‌سلمه خود می‌گفت: «پس از رفتن حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق، خاک درون شیشه را هر روز و هر شب می‌بوییدم و به آن می‌نگریستم و بر مصیبت او می‌گریستم. چون روز دهم محرم شد، شیشه را در آغاز روز بیرون آوردم. به همان حالت پیشین بود. سپس در پایان روز، به دنبال رویایی که دیدم، از خواب سراسیمه برخاستم و به سوی آن خاک بازگشتم. خاک به خون تازه تبدیل شده بود. در اتاقم فریاد کشیدم و گریستم و سپس بغض خود را فروخوردم تا مبادا به گوش دشمنان حسین برسد و شماتت را بر ما آغاز کنند...».

عبدالله بن عباس، که در نزدیکی منزل ام‌سلمه ساکن بود، می‌گوید: «در خانه خوابیده بودم که ناگاه فریاد و شیون از خانه ام‌سلمه برخاست. بیرون آمدم و عصاکشم مرا به سوی خانه وی برد. مردان و زنان مدینه نیز به سوی او روی آوردند. هنگامی که به او رسیدم گفتم: ای مادر مؤمنان، چرا گریه و شیون می‌کنی؟ ام‌سلمه پاسخم را نداد؛ ولی رو به زنان هاشمی گفت:

يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَسْعِدْنِي وَأَبْكِينِ مَعِي، فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ سَيِّدُكَنَّ
وَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ سَبْطُ رَسُولِ اللَّهِ وَرِيحَانَتُهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام؛

ای دختران عبدالمطلب، مرا یاری دهید و با من بگریید که به خدا سوگند سرور شما و سرور جوانان بهشتی کشته شد. به خدا سوگند، نوه پیامبر خدا ﷺ و دسته گل او، حسین، را کشتند.

پرسیدند: ای مادر مؤمنان، از کجا این را دانستی؟ گفت: هم‌اکنون در خواب پیامبر خدا ﷺ را پریشان و آشفته دیدم. علت پریشانی ایشان را پرسیدم. پیامبر ﷺ فرمود: «فرزدم، حسین، و خانواده‌اش امروز کشته شدند و من آنها را به خاک سپردم و هم‌اکنون از دفنشان فارغ شدم».

ام‌سلمه گفت: برخاستم و حیران به درون اتاق رفتم. تربت حسین ﷺ را دیدم که جبرئیل ﷺ آن را از کربلا آورده و به پیامبر ﷺ گفته بود: «هنگامی که این تربت، خون شد، پسرت کشته شده است». سپس پیامبر ﷺ آن را به من داده و فرموده بود: «این تربت را در شیشه‌ای یا ظرفی بگذار و نزدت باشد. هنگامی که خون تازه شد، بدان که حسین کشته شده است». من آن ظرف را دیدم که خون تازه و جوشان گشته بود.

ام‌سلمه قدری از آن خون برگرفت و بر چهره مالید و آن روز را روز ماتم و سوگواری بر حسین ﷺ قرار داد.

چندی بعد، کاروانیان عراقی برای ام‌سلمه خبر آوردند و گفتند که حسین ﷺ در همان روز کشته شده است.^۱

رؤیای ابن عباس

ابن عباس از خواب نیم‌روز برخاست و استرجاع کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین کشته شد. همراهانش به او گفتند: ابن عباس، هرگز چنین نخواهد شد. او گفت: اکنون در عالم رویا پیامبر خدا ﷺ را غبارآلوده و پابرنه دیدم که با چشم‌های گریان و دامن به‌کمر بسته این آیه را می‌خواند: «*ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون*»؛ «و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل مشمار». آن حضرت شیشه‌ای خون با خود داشت و فرمود: «مگر نمی‌دانی که امتم پس از

۱. *الأمالی*، مفید: ص ۳۱۹، ۶، *الأمالی*، طوسی: ص ۳۱۵، ح ۶۴۰، *سنن الترمذی*: ج ۵ ص ۶۵۷، ح ۳۷۷۱، *مقتل الحسین ﷺ*، خوارزمی: ج ۲ ص ۹۵ - ۹۶، *شرح الأخبان*: ج ۳ ص ۱۶۷، ح ۱۱۰۶، *الثاقب فی المناقب*: ص ۳۳۰، ح ۲۷۲، *الخراج و الجرائح*: ج ۱ ص ۲۵۳، ح ۷، *الإرشاد*: ج ۲ ص ۱۳۰، *مثیر الأحران*: ص ۱۷، *دانش‌نامه امام حسین ﷺ*: ج ۷ ص ۳۳۰ و ۳۳۶.
۲. ابراهیم، ۴۲.

من چه کرده‌اند؟ پسر، حسین، را کشتند و این خون او و یاران اوست. شکایت آن را به نزد خدای عزوجل می‌برم».

همراهان ابن عباس تاریخ آن روز و ساعتی را که او گفته بود یادداشت کردند. ۲۴ روز بعد، به مدینه خبر رسید که حسین علیه السلام در همان روز و همان ساعت به شهادت رسیده است.^۱

دگرگونی آسمان

هنگامی که حسین علیه السلام در عصر عاشورا کشته شد، خورشید چنان گرفت که در میانه روز ستارگان هویدا شدند تا آنجا که مردم پنداشتند که خورشیدگرفتگی قیامت است.

بنا بر گزارش یک منبع معتبر کهن (کامل‌الزیارات ابن قولویه)، به هنگام شهادت امام حسین علیه السلام، در روز عاشورا، غباری سخت سیاه و تاریک به آسمان برخاست که با وزش باد سرخ همراه بود و هیچ چیز کوچک و بزرگی در آن دیده نمی‌شد تا آنجا که مردم گمان

۱. مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۶۰۶ ح ۲۵۵۳، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۳۷، الأملی، طوسی: ص ۳۱۵ ح ۶۴۰، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۴، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۴۲.

کردند عذاب بر آنها فرود آمده است. مدتی این چنین بود؛ ولی سپس رخت برپست و هوا باز شد.^۱

سرخ شدن آسمان

آسمان و زمین، بر شهادت حسین علیه السلام گریستند و سرخ شدند. این دو تنها بر شهادت یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام گریستند. امام صادق علیه السلام فرمود: آسمان تا چهل روز^۲ بر حسین علیه السلام خون گریست و

۱. السنن الکبری: ج ۳ ص ۴۶۸ الرقم ۶۳۵۲، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۶، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۱، کامل‌الزیارات: ص ۱۸۲ ح ۲۴۹، الحدائق الوردیة: ج ۱ ص ۲۱۳، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۴۷ - ۳۴۸.

۲. روایات متعددی در منابع شیعه و سنی سرخ شدن آسمان را پس از شهادت امام گزارش کرده‌اند؛ اما درباره تعداد روزهایی که آسمان این‌گونه بوده است اختلاف شدیدی به چشم می‌خورد: «هفت روز، چهارده روز، یک ماه، دو یا سه ماه، چهار ماه، شش ماه، یک سال، یک سال و نُه ماه، مدتی طولانی و همچنین تا هنگامی که امام سجاد علیه السلام سر امام حسین علیه السلام را به کربلا بازگرداندند؛ ولی چهل روز بیشتر در روایات به چشم می‌خورد.

زمین تا چهل روز با وزش باد سیاه گریست و خورشید تا چهل روز با گرفتگی و سرخ شدن گریست. همچنین، خورشید تا چهل روز صبح‌ها سرخ طلوع و غروب‌ها نیز سرخ سرخ غروب می‌کرد». ام‌حکیم و ام‌خلاد در توصیف آن روزها چنین گفته‌اند: «آسمان چندین روز، مانند خون لخته، سرخ‌فام بود و خورشید به درستی دیده نمی‌شد. مدتی طولانی، خورشید، سرخ سرخ، بر دیوارها و بام‌ها طلوع و غروب می‌کرد». فردی به نام حُصین نیز در این باره می‌گوید: «هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، تا دو یا سه ماه، از هنگام طلوع خورشید تا وقتی که خورشید بالا می‌آمد، گویی بر دیوارها خون مالیده بودند». عیسی بن حارث کنندی راوی دیگری است که می‌افزاید: «پس از شهادت حسین علیه السلام، تا هفت روز، چون نماز عصر را می‌خواندیم، به آفتاب بر سر دیوارها می‌نگریستیم که گویی ملحفه زعفرانی رنگی بر روی آنها پهن بود». گویی خداوند می‌خواست، خشم خود را در کشته شدن امام حسین علیه السلام، با سرخی افق، آشکار کند.^۱

۱. کامل‌الزیارات: ص ۱۶۷ ح ۲۱۹ و ص ۱۸۱ ح ۲۴۴ و ح ۲۴۶ و ح ۲۴۷ و ص ۱۸۲ ح ۲۴۹ و ص ۱۸۴ ح ۲۵۴ و ص ۱۸۵ ح ۲۶۰ و ص ۱۸۸ ح ۲۶۷، ←

خون گریستن آسمان

عصر عاشورا، هنگام شهادت دلسوزانه امام حسین علیه السلام، از آسمان کربلا خون تازه و خاک سرخ بارید. گذشته از امامان معصوم علیهم السلام، که جریان بارش خون را نقل کرده‌اند، برخی از کسانی که در آن روز در کربلا حاضر بوده‌اند، همچون سلیم قاص، عمار بن ابی‌عمار، یزید بن ابی‌زناد و نضره ازدی همین مطلب را گزارش کرده‌اند. نضره ازدی می‌گوید: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد، باران خون از آسمان بارید و خیمه‌ها و همه چیز پراز خون شد.

اخباری در دست است که در عصر روز عاشورا، نه تنها در کربلا بلکه در دیگر شهرها، مانند بصره و کوفه و شام و خراسان، زمین و

مجمع‌البیان: ج ۶ ص ۷۷۹ و ج ۹ ص ۹۸، التبیان فی تفسیر القرآن: ج ۹ ص ۲۳۳، تفسیر القرطبی: ج ۱۶ ص ۱۴۱، إثبات الوصیة: ص ۱۷۸، المعجم‌الکبیر: ج ۳ ص ۱۱۳ ح ۲۸۳۶ و ص ۱۱۴ ح ۲۸۳۹، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۶، الطبقات‌الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۵۰۷ الرقم ۴۷۴ و ص ۵۰۸ الرقم ۴۷۷، شرح الأخباز: ج ۳ ص ۱۶۹ ح ۱۱۱۵، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، الأمالی الصدوق: ص ۲۳۱ ح ۲۴۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۲، دانش‌نامه امام حسین ج ۷ صص ۳۴۸.

آسمان خونین بوده است. قُرطه بن عبیدالله می‌گوید: روزی خون از آسمان بارید؛ چنان‌که شَمَد سفیدم خونی شد. همان روز شتران به دشت رفتند تا آب بنوشند. آب خونی‌رنگ شده بود. بعدها معلوم شد که آن روز همان روز عاشورا بوده است.

آثار بارش خونین آسمان تا مدت‌ها در لباس‌ها باقی ماند. بسیاری از مردم گمان می‌کردند که به زودی، عذاب الهی فرود خواهد آمد.^۱

گریستن آسمان و زمین

حسین در آغوش مادرش بود که پیامبر خدا ﷺ او را در آغوش گرفت و فرمود:

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۳۰۰ ح ۵۸، الأمالی، طوسی: ص ۳۳۰ الرقم ۶۵۹، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۵۰۵ الرقم ۴۷۰ والرقم ۴۷۱، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۷، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۴، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۶۵ الرقم ۱۰۹۷ و ص ۱۶۶ الرقم ۱۰۹۹ - ۱۱۰۱، الصواعق المحرقة: ص ۱۹۴، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ صص ۳۶۰.

لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ سَالِيكَ... مَا قُتِلَ قَتَلْتَهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ، وَتَبَكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْوَحْشُ وَالْحَيَاتُ فِي الْبِحَارِ وَالْجِبَالِ، لَوْ يُؤَدُّ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ مُتَنَفِّسٌ؛ «خدا قاتلان را لعنت کند! خدا لعنت کند کسانی را که جامه و اموال را از تو به تاراج می‌برند!... [تو کسی هستی که] پیش از او هیچ‌کس مانند وی کشته نشد و آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان و جانوران کوهستان و ماهیان دریا بر او می‌گریند و اگر اجازه یابند، هیچ موجود زنده‌ای را بر زمین باقی نخواهند گذاشت».

امام سجاد علیه السلام نیز هنگامی که همراه زنان و کودکان از کربلا بازمی‌گشت، در نزدیکی مدینه، در جمع مردم آن شهر خطبه‌ای خواند: «ای مردم، کدام‌یک از مردانتان پس از شهادت حسین علیه السلام شادی می‌بیند؟ یا کدامین چشم اشک خود را نگاه داشته است و از ریختن آن بخل می‌ورزد؟ بی‌گمان، آسمان‌های استوار هفت‌گانه و نیز دریاها با امواجشان، آسمان‌ها با ستون‌هایشان، زمین با کرانه‌هایش، درختان با شاخه‌هایشان و ماهی‌ها در ژرفای دریاها و نیز فرشتگان مقرب و همه ساکنان آسمان بر شهادت او گریستند».^۱

۱. أيتها الناس، فأئى رجاليت منكم يسرون بعد قتله؟ أم أية عين منكم تحس دمعها وتضن عن انهمالها؟ فلقد بكت السبع الشداؤ لقتله، وبكت البحار ←

امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی آموخت که این چنین جدم، حسین، را زیارت کن:

يا سَيِّدِي، بَكَيْتُكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ، وَحُقَّ لِي أَنْ أُبَكِّيكَ وَقَدْ بَكَتَكَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْجِبَالُ وَالْبِحَارُ، فَمَا عُذْرِي إِنْ لَمْ أُبَكِّكَ وَ قَدْ بَكَكَ حَبِيبُ رَبِّي، وَبَكَتَكَ الْأُمَّةُ عليها السلام، وَبَكَكَ مَنْ دُونَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى إِلَى الثَّرَى جَزَعًا عَلَيْكَ؛

«ای سرور من، بر تو گریسته‌ام و ای برگزیده خدا و فرزند برگزیده او، سزاوار است که بر تویی بگریم که آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها و دریاها بر تو گریسته‌اند. من چه عذری دارم اگر بر تو نگریم؟ درحالی‌که محبوب خدایم [محمد صلی الله علیه و آله و سلم] بر تو گریسته است و نیز امامان علیهم السلام و از سِدْرَةِ الْمُنتَهَى [بالاترین جایگاه هستی] گرفته تا زمین، همگان، از سرب‌ی تابی، بر تو گریسته‌اند.»^۱

بِأَمْوِاجِهَا، وَالسَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا، وَالْحَيْتَانُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ، وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ! (المهوف: ص ۲۲۹).

۱. الکافی: ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲، کامل‌الزیارات: ص ۱۴۴ ح ۱۷۰ و ص ۱۸۲ ح ۲۴۸ و ص ۱۸۳ ح ۲۵۱ و ص ۱۸۴ ح ۲۵۵ و ص ۱۸۶ ح ۲۶۲ و ص ۴۰۹ ح ۶۳۹ و ص ۴۸۶ ح ۷۴۱، تفسیر القمی: ج ۲ ص ۲۹۱، المهوف: ص ۲۲۹، علل ←

خون تازه در زیر سنگ‌ها

ابن شهاب زُهری (م ۱۲۵ ق)، از محدثان بزرگ اهل سنت، روایت کرده است: «روز کشته شدن حسین بن علی علیه السلام، هیچ سنگی را در شام و بیت المقدس برنداشتند، مگر آنکه در زیرش خون تازه بود.»

در منابع روایی، روایت کرده‌اند که هنگام شهادت حسین علیه السلام هیچ سنگی را در تمام دنیا برنداشتند، مگر آنکه در زیر آن خون تازه به چشم می‌خورد. چاه‌های آب نیز در آن روز پر از خون شدند. عبدالملک بن مروان، در زمان امامت امام باقر علیه السلام، عهده‌دار خلافت بود. او امام را به شام فراخواند. امام باقر علیه السلام نیز به همراه فرزندش، جعفر بن محمد علیه السلام، عازم شام شدند. روزی خلیفه امام را به مجلس خویش دعوت کرد و به آن حضرت چنین گفت: «مسئله‌ای برایم پیش آمده است که عالمان پاسخ آن را نمی‌دانند. به من بگو که هرگاه این امت پیشوای واجب‌الاطاعت خود را بکشند، خداوند چه عبرتی در آن روز به ایشان نشان می‌دهد؟» امام باقر علیه السلام فرمود: «هرگاه چنین شود، سنگی را بلند نمی‌کنند، مگر آنکه در زیرش خون تازه

الشرائع: ص ۲۲۸ ح ۳، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۷۴ الرقم ۱۱۲۴، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۵، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۶۴.

خواهند دید». عبدالملک برخاست و سر امام را بوسید و گفت: «راست و درست گفتمی. به یاد دارم آن روزی که جدت، علی بن ابی طالب، کشته شد، پدرم، مروان، به غلامان فرمان داد تا سنگ بزرگی را که بر درخانه او بود بردارند و ما در زیر آن خون تازه‌ای دیدیم که می‌جوشید. سال‌ها بعد نیز یک بار دیگر چنین اتفاقی برای خود من رخ داد. در خاطر هست که حوض آب بزرگی در باغم داشتم که در دو سوی آن سنگ‌های سیاه بود. دستور دادم که آنها را بردارند و به جایشان سنگ سفید بگذارند. از قضا، در همان روز، حسین کشته شده بود. من دیدم که از زیر آن سنگ‌ها خون تازه می‌جوشد»^۱.

نوحه‌گری جنیان

در شامگاه شهادت حسین علیه السلام، ام سلمه به کنیز خویش و حاضران در خانه اش گفت: از هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا امشب، صدای نوحه جنیان را نشنیده بودم. امشب صدای گریه و نوحه‌خوانی آنان را

۱. کامل الزیارات: ص ۱۵۸ ح ۱۹۷، النخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۲۹۱ ح ۲۵، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۵۰۶ الرقم ۴۷۳، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۳ الرقم ۲۸۳۴ - ۲۸۳۵ و ص ۱۱۹ الرقم ۲۸۵۶، العقد الفرید: ج ۳ ص ۳۷۰، دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۷۲.

می‌شنوم که گویی بر حسین علیه السلام می‌گیرند. جز این نمی‌بینم که فرزندم، حسین، کشته شده است.

اشعار متعددی از نوحه‌گری جنیان بر حسین علیه السلام روایت کرده‌اند. یکی از نیکوترین اشعار را داوود رقی، شاگرد امام صادق علیه السلام، گزارش کرده است. او از مادر بزرگش چنین نقل می‌کند: «هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد، جنیان با این شعرها براو گریستند:

يا عَيْنُ جودِي بِالْعَبِيرِ	وَابِكِي فَقَدْ حَقَّ الْخَبِيرُ
ابِكِي ابْنَ فاطِمَةَ الَّذِي	وَرَدَ الْفُرَاتَ فَمَا صَدَرَ
الْحِنُّ تَبْكِي شَجْوَهَا	لَمَّا أتى مِنْهُ الْخَبِيرُ
قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَرَهْطُهُ	تَعَسَا لِيذَلِكِ مِنْ خَبِيرُ
فَأَبْكَيْتَنِي كَحَرْقَةِ	عِنْدَ الْعِشَاءِ وَبِالسَّحْرِ
وَلَأَبْكَيْتَنِي كَمَا جَرَى	عِرْقُ وَمَا حَمَلَ الشَّجَرُ

ای دیده، اشک بریز

وگریه کن که خبر راست است

بر پسر فاطمه گریه کن

که درون فرات رفت و بیرون نیامد

جنیان در اندوهش اشک می‌ریزند

از هنگامی که خبرش رسیده است

حسین و خاندانش کشته شدند
مرگ بر این خبر غم بارباد
با دل آتش گرفته بر تومی‌گریم
در بامداد و شامگاه
و بر تومی‌گریم تا آن‌گاه که
خونی در رگ جاری باشد و درخت میوه دهد»^۱.

ندای فرشته

عصر عاشورا، هنگامی که حسین بن علی علیه السلام از پا افتاد و شمر، وحشیانه، با خنجر، بریدن سر آن حضرت را آغاز کرد، ناگاه گویی عرش خدا به لرزه درآمد. مُنادی‌ای از دل عرش ندا داد: «ای امت سرگردانی که پس از پیامبرتان گمراه شدید، خداوند شما را زین پس به درک کامل عید قربان و عید فطر موفق ندارد!»

۱. فضائل الصحابة، ابن حنبل: ج ۲ ص ۷۷۶ الرقم ۱۳۷۳، المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۱۲۲ الرقم ۲۸۶۹، کامل الزیارات: ص ۱۹۲ الرقم ۲۷۲ و ص ۱۹۷ الرقم ۲۷۷، تذکرة الخواص: ص ۲۶۹، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۲، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۴۲، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۸۰.

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، آنان [اهل سنت] نه توفیق یافتند و نه توفیق خواهند یافت که عیدی را درک کنند، تا آن‌گاه که انتقام خون حسین علیه السلام گرفته شود»^۱.

سروش غیبی در مدینه

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، خاندان بنی هاشم سروشی غیبی را در مدینه شنیدند که ندا می‌داد: امروز بلا بر این امت فرود آمد. دیگر روز خوشی نخواهید دید تا قائم شما قیام کند و سینه‌هایتان را شفا دهد و دشمنانتان را بکشد و انتقام خون‌ها را بگیرد. مردم از این ندا وحشت کردند و گفتند: این سخن بر اثر حادثه‌ای است که روی داده است و ما از آن بی‌اطلاعیم. مدتی بعد خبر کشته شدن حسین علیه السلام به مدینه رسید. وقتی تاریخ آن را حساب کردند، دیدند دقیقاً همان شبی بود که این ندا به گوش رسیده بود». همچنین، عمرو بن عکرمه می‌گوید: یکی از

۱. الکافی: ج ۴ ص ۱۷۰ ح ۳، علل الشرائع: ص ۳۸۹ ح ۱، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۹۴.

وابستگان ما در مدینه می‌گفت که در شامگاه شهادت حسین علیه السلام شنیده که مُنادی ای ندا می‌داده است:

ای قاتلان نادان حسین

مژده باد شما را به عذاب و مجازات

همه آسمانیان شما را نفرین می‌کنند

از پیامبر و فرشته تا دیگران

برزبان پسر داوود لعنت شده‌اید

و نیز بر زبان موسی و آورنده انجیل.^۱

۱.

أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنَا
كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُوا عَلَيْكُمْ
قَدْ لَعْنَتْكُمْ عَلَى لِسَانِ ابْنِ دَاوُودَ
وَمُوسَى وَصَاحِبِ الْإِنْجِيلِ
أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالْتَنَكِيلِ

۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳ و ص ۴۶۷، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۴، ربیع الأبرار: ج ۱ ص ۲۸۵، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۹۸، الخرائج والجرائح: ج ۱ ص ۱۴۶ ح ۲۳۴، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۹۸.

خشک شدن درخت مبارک

«درخت مبارک» نام درختی است که با معجزه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرسبز و پربرکت شد؛ اما در روز عاشورا در کمال ناباوری به یک‌باره خشکید. جریان این اعجاز در چند منبع آمده است:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به همراه جمعی از صحابه، در راهی به خیمه زنی به نام اُمّ مَعْبِد فرود آمدند. اُمّ مَعْبِد زنی فقیر بود و در خیمه‌اش چیزی آماده برای پذیرایی نداشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به گوسفندی در کنار خیمه، که به سبب بدحالی از گله جا مانده بود، نگریست و گفت: «اجازه می‌دهی آن را بدوشم؟» صاحب خیمه گفت: آری؛ ولی چیزی ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله بر پشت آن گوسفند دست کشید و گوسفند نحیف اُمّ مَعْبِد همانند فربه‌ترین گوسفندان شد و به برکت دست پیامبر صلی الله علیه و آله شیر فراوانی آورد؛ چنان‌که همه حاضران شیر نوشیدند تا سیراب شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش در خیمه به خواب نیم‌روز فرورفتند تا از دمای هوای بسیار داغ آن روز اندکی کاسته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از خواب برخاست، آبی خواست و دستانش را شست و آنها را تمیز کرد و سپس آب را سه بار در دهان چرخاند و آن را در پای درختچه خاری ریخت که کنار خیمه بود ...

سپس فرمود: «این درخت خار منزلتی ویژه دارد». آن‌گاه، همراهان ایشان نیز همین‌گونه کردند و پیامبر ﷺ برخاست و دو رکعت نماز گزارد. هند دختر جَون خواهرزاده ام‌معبد، به همراه جمعی از جوانان قبیله، شاهد نماز پیامبر بودند و چون تا آن روز از نماز اطلاعی نداشتند و نمازگزاری ندیده بودند، از حرکات پیامبر شگفت‌زده شدند.

هند دختر جَون که شاهد حضور پیامبر در خیمه خاله‌اش بوده است از معجزه پیامبر سخن می‌گوید: ما از روزی که پیامبر ﷺ بر ما فرود آمد، رشد و برکت را در اموالمان دیدیم و سرزمین ما آباد و سرسبز شد. صبح روز بعد، در کمال ناباوری دیدیم که آن درخت خار، رشد بسیار عجیبی کرده و مانند بزرگ‌ترین درختان خار، بلند و بزرگ شده است. چیزی نگذشت که خداوند خارهایش را زدود به گونه‌ای که شاخه‌هایش فراوان و درهم‌پیچیده شد و ساقه و برگ‌هایش سبز شدند. پس از آن، میوه‌هایی بس بزرگ به رنگ سرخ و بوی عنبر و طعم عسل به بار آورد. چنان‌که هر گرسنه و تشنه و بیماری که از آن می‌خورد سیر و سیراب و تندرست می‌شد و هر شتر و گوسفندی که از برگ آن می‌خورد شیرش افزون می‌گشت. ما

آن درخت را درخت مبارک می‌نامیدیم. برخی بادیه‌نشینان اطراف ما، همانند ما، از سایه آن بهره می‌بردند و از برگش در سفرها توشه برمی‌گرفتند و آن را همراه خود به سرزمین‌های بی‌آب و علف می‌بردند؛ زیرا جای آب و غذا را برایشان می‌گرفت. هماره این‌گونه بود و وضع بر همین منوال می‌گذشت تا اینکه روزی برخاستیم و دیدیم که میوه‌هایش افتاده و برگ‌هایش زرد شده‌اند. اندوهگین و بیمناک شدیم. اندکی نگذشت که خبر درگذشت پیامبر ﷺ به ما رسید و دریافتیم که همان روز که میوه‌ها افتاده، پیامبر خدا ﷺ قبض روح شده بود. پس از آن، درخت میوه‌هایی کوچک‌تر از پیش، با مزه و بویی فروتر می‌داد و این حالت سی سال ادامه داشت تا اینکه روزی برخاستیم و دیدیم که درخت، سراسر خار شده و سرسبزی از شاخه‌هایش رفته و همه میوه‌هایش ریخته است. اندکی نگذشت که خبر شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید و درخت دیگر میوه نداد، نه کم و نه بسیار. میوه‌اش به کلی قطع شد؛ ولی پیوسته ما و اطرافیان ما پیوسته از برگش می‌گرفتیم و با آن بیماران خود را درمان می‌کردیم و دردهایمان را شفا می‌دادیم.

درخت مدتی طولانی به این شکل باقی ماند. سپس روزی برخاستیم و دیدیم که از ساقه‌اش خون تازه تراویده است و از برگ‌های پژمرده‌اش قطره خونی مانند آب گوشت، می‌چکد. گفتیم: پیشامد بزرگی روی داده است و آن شب را بیمناک و اندوهگین، به انتظار خبر حادثه‌ای خون‌بار، سپری کردیم که ناگاه خبر شهادت حسین علیه السلام به ما رسید و در پی آن درخت خشکید و از میان رفت.^۱

فصل سوم: به خاک سپاری شهیدان

خاک سپاری امام حسین علیه السلام و یارانش

عمر سعد، تا روز یازدهم محرم، در کربلا ماند و کشتگان سپاه خود را گرد آورد. سپس بر آنان نماز خواند و به خاکشان سپرد؛ ولی پیکر حسین و یارانش را رها کرد و عازم کوفه شد. هنگامی که ابن‌سعد از کربلا فاصله گرفت، قبیله بنی‌اسد، از ساکنان غاضریه، در همان روز یازدهم به کربلا آمدند.^۱ آنها بر آن پیکرهای پاک خون‌آلود نماز خواندند و سپس به خاکشان سپردند.

۱. منابع کهن دفن شهدا را یک روز پس از شهادت آنان ذکر کرده‌اند. محدّث قمی نیز بر همین نظر متمایل است (منتهی‌الآمال: ص ۴۸۱)؛ اما بعید به نظر می‌رسد که این نظر صحیح باشد؛ زیرا عمر بن سعد، تمام روز یازدهم و یا تا ظهر آن را در کربلا برای دفن اجساد سپاه خود مانده بود (ن.ک: الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۴، إعلام‌الوری: ج ۱ ص ۴۷۰، مئیر‌الأحزان: ←

۱. ربیع‌الابرار: ج ۱ ص ۲۸۵، مقتل‌الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۹۸، الخرائج والجرانح: ج ۱ ص ۱۴۶ ح ۲۳۴، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۴۰۰.

از آنجا که امور دفنِ امام را تنها امام بعدی عهده دار می‌شود، علی بن حسین علیه السلام در کوفه به اذن و قدرت الهی، بی آنکه کوفیان بفهمند، از میان اسیران، مدتی بیرون رفت و کارهای به خاک سپاری پدرش را انجام داد و سپس بازگشت.

دیدگان امام سجاد علیه السلام، هنگام تدفین امام حسین علیه السلام، گشوده شد و ایشان دید که پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و فرشتگان او را در این کار یاری می‌دهند.^{۲۱}

ص ۸۳، *الکامل فی التاریخ*: ج ۲ ص ۵۷۴) و از اهل غاضریه از بنی اسد - که علی القاعده با فاصله‌ای از میدان نبرد مستقر بوده‌اند نیز بعید است که در این فرصت کوتاه جرئت یا امکان حضور داشته باشند، مگر اینکه بگوییم مقصود از یک روز بعد از شهادت، روز دوازدهم است.

۱. درباره جزئیات مربوط به دفن سیدالشهدا و اصحاب آن بزرگوار نیز آنچه بر سر زبان‌ها مشهور شده است، در منابع معتبر کهن حدیثی و تاریخی وجود ندارد. تنها در یک کتاب نامعتبر، یعنی کتاب *الدمعة الساکبة*، ضمن گزارش مفصلی چنین آمده است: بنی اسد، هنگامی که برای دفن امام علیه السلام و یارانش آمدند، عربی بادیه‌نشین را دیدند و او آنها را برای دفن شهدا راهنمایی کرد تا اینکه به بدن سیدالشهدا رسید. در آن هنگام، سخت گریست و گذاشت آنها پیکر امام حسین علیه السلام را دفن کنند و فرمود: *معی من*

یعینتی؛ «با من کسی هست که یاری ام کند؟». آن‌گاه دستانش را زیر کمر شریف امام حسین علیه السلام قرار داد و فرمود: *بِسْمِ اللَّهِ وَيَاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ*. هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ وَصَدَّقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. ما شاءَ اللَّهُ! لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ «به نام خدا و به خدا و در راه خدا و به آیین پیامبر خدا. این همان چیزی است که خداوند والا و پیامبرش به ما وعده داده بودند و خداوند و پیامبرش راست گفته‌اند. هرچه خدا بخواهد. هیچ نیرو و توانی جز از جانب خداوند والا نیست».

آن‌گاه جنازه را به تنهایی داخل قبر گذاشت و هیچ‌یک از آنها با وی همکاری نکردند. سپس صورتش را بر گلوی شریف امام علیه السلام گذاشت و گریان فرمود:

طُوبَى لِرِضِي تَصَمَّنْتَ جَسَدَكَ الشَّرِيفَ، أَمَا الدُّنْيَا فَبَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ فَيُنْزَلُكَ مُشْرِقَةً. أَمَا الْحُزْنَ سَرْمَدٌ وَاللَّيْلُ فَمُسَهَّدٌ حَتَّى يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ أَلْتِي أَنْتَ مُقِيمٌ بِهَا، فَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ «خوشا زمینی که جسد شریف تو را در خود خواهد داشت! دنیا پس از تو تاریک و آخرت با نور تو روشن است. اندوهم همیشگی است و شب‌هایم به بیداری خواهد گذشت تا خداوند خانه‌ای را که تو در آن مقیم شده‌ای نصیبم کند. از من بر تو سلام ای پسر پیامبر خدا و رحمت و برکاتش بر تو باد!»



آن‌گاه بر قبر، خشت چید و خاک ریخت و سپس دستش را روی قبر گذاشت و با انگشتانش بر آن چنین نگاهت: هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا؛ «این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را غریبانه و تشنه کشتند».

پس از آن، باراهنمایی او، عباس علیه السلام را دفن کردند. در پایان، بنی اسد به مرد عرب گفتند: ای برادر عرب، به حق این جنازه‌ای که به تنهایی به خاک سپردی و کسی از ما را شریک خود نساختی، بگو که هستی. وی به شدت گریست و فرمود: أَنَا إِمَامُكُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ «من، امام شما علی بن الحسین هستم». آنان به ایشان گفتند: تو علی [بن الحسین] هستی؟ فرمود: آری. سپس از دیدگانشان ناپدید شد *(الدمعة الساکبة: ج ۵ ص ۱۱-۱۴)*.

اما باید توجه داشت همان‌طور که در مبحث کتاب‌شناسی تاریخ عاشورا (در پیش‌گفتار کتاب *دانش‌نامه امام حسین علیه السلام*) توضیح داده شده است، کتاب *الدمعة الساکبة* و دیگر منابعی که این گزارش را نقل کرده‌اند در خور اعتماد نیستند (رک: *دانش‌نامه امام حسین علیه السلام*: ج ۱ ص ۹۱، بخش درآمد، منابع غیرقابل استناد).

۲. رجال الکنتی: ج ۲ ص ۷۶۳ ح ۸۸۳، بصائر الدرجات: ص ۲۲۵ ح ۱۷، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۲، الملهوف: ص ۱۹۰، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۵، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۱، الأخبار الطوال: ص ۲۶۰.



جای قبرهای شهیدان

مکان دقیق مزار تک‌تک یاران امام حسین علیه السلام و بنی هاشم روشن نیست. بنا بر شواهد تاریخی، برای بنی هاشم، که هفده تن بودند، نزدیک پای امام حسین علیه السلام گودالی کردند و آنان را همان جا به خاک سپردند. علی اکبر از تمام بنی هاشم به امام حسین علیه السلام نزدیک‌تر بود و نزد پای امام به خاک سپرده شد.

تنها کسی از هاشمیان که بیرون مرقد دفن شده حضرت عباس بن علی علیه السلام است که در همان جایگاه شهادتش، در کنار نهر آب، در راه غاضریه، دفن شد و قبرش آشکار است.

شیخ مفید، پس از بیان مطالب پیش‌گفته، می‌افزاید: «یاران حسین علیه السلام نیز گرداگرد ایشان دفن شده‌اند و به تحقیق و تفصیل، قبری برای آنان مشخص نیست؛ اما تردیدی نیست که حائر حسینی آنان را در بردارد. خدا از ایشان خشنود باشد و خشنودشان

مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۲، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۹، الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۸۵، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۴۲۴.

کند و آنان را در بهشت‌های پرنعمت خود جای دهد»^۱.

حضور پیامبر در خاک سپاری

روزی ام سلمه گریان از خواب برخاست. از او سبب گریه‌اش را پرسیدند. گفت: فرزندم، حسین، دیشب کشته شده است؛ چرا که پیامبر ﷺ را از هنگام وفاتش تا دیشب در عالم رویا ندیده بودم. دیشب ایشان را رنگ‌پریده و اندوهگین و آشفته و پریشان دیدم. علتش را پرسیدم. فرمود: «پسرم، حسین، و خاندانش امروز کشته شدند و آنها را به خاک سپردم و هم‌اکنون از دفن آنها فراغت یافته‌ام»^۲.

سالم ماندن پیکر امام حسین ﷺ در گذر زمان

در قرن سوم، یعنی حدود ۱۵۰ سال پس از واقعه عاشورا، قبر مطهر امام به دست برخی دشمنان نبش شد و روشن گشت که بدن امام بی‌هیچ تغییری در نهایت سلامت باقی مانده است. این هتک

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۴ و ۱۲۶، دانش‌نامه امام حسین ﷺ: ج ۷ ص ۴۲۴.

۲. الأمالی، مفید: ص ۳۱۹ ح ۶، الأمالی، طوسی: ص ۳۱۵ ح ۶۴۰، دانش‌نامه

امام حسین ﷺ: ج ۷ ص ۴۲۲.

حرمت در زمان حکومت متوکل عباسی (خلافت از ۲۳۲ - ۲۴۷ ق) رخ داده است.

ابراهیم دیزج کارگزار متوکل عباسی بود. متوکل او را برای نبش قبر حسین ﷺ به کربلا فرستاد. و برای اطمینان از ایفای مأموریت ابراهیم، نامه‌ای خطاب به جعفر بن محمد بن عمار قاضی فرستاد و در آن نوشت: «تورا از روانه کردن ابراهیم دیزج به کربلا برای نبش قبر حسین آگاه می‌کنم. هنگامی که نامه‌ام را خواندی، بر کار او سرکشی کن». ابراهیم می‌گوید: پس از پایان مأموریت، نزد جعفر بن محمد قاضی رفتم و به او گفتم: آنچه را بدان فرمان داده بودی انجام دادم؛ اما چیزی ندیدم و چیزی نیافتم. او به من گفت: آیا خوب گود کردی و تا ته قبر را کندی؟ گفتم: چنین کردم و چیزی ندیدم. او به خلیفه نوشت: «ابراهیم دیزج نبش قبر کرده و چیزی نیافته است. به او فرمان داده‌ام و او قبر را به آب بسته و با گاو شیار کرده است».

بعدها، یعنی پس از مرگ متوکل، فردی به نام ابوعلی عماری نزد ابراهیم دیزج رفت و از او ماجرای نبش قبر را پرسید. ابراهیم به او گفت: من با چند نفر از غلامان خاص و معتمد به محل قبر رفتم و

آن را نبش کردم. در آنجا بوریایی نو یافتم که پیکر حسین بن علی بر آن قرار داشت و بوی خوش مُشک از آن می تراوید. بوریا را - که پیکر حسین علیه السلام بر آن بود - به همان حال رها کردم و فرمان دادم که خاک بر آن بریزند و آب را بر آن گشودم و دستور دادم که با گاو آنجا را شخم بزنند؛ اما گاو بر آنجا گام می نهاد و چون به جایگاه قبر می رسید از آنجا بازمی گشت. پس از نبش قبر، غلامانم را جمع کردم و در حضور آنان به خدا سوگندهای شدید خوردم که اگر کسی این ماجرا را جایی نقل کند، او را خواهم کشت.^۱

سخنی درباره کفن و دفن شهدا

از نظر فقیهان شیعه، شهید نه غسل دارد و نه کفن، بلکه باید با لباس خود دفن شود، مگر اینکه برهنه باشد که در این صورت، شماری از فقیهان تصریح کرده اند که کفن کردن وی واجب است.^۲ بر پایه گزارش هایی که گذشت، دشمن لباس های امام حسین علیه السلام را ربوده و بر بدن ایشان اسب تاخته بود. بنابراین، کفن کردن ایشان

۱. الأُمالی، طوسی: ص ۳۲۶ ح ۶۵۳، دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۴۳۴.

۲. ر. ک: جواهر الکلام: ج ۴ ص ۹۱.

مفهوم خاصی خواهد داشت.^۱

دو گزارش از اهل سنت وجود دارد که در گزارش نخست، فردی به نام ابو خالد، پس از کسب اجازه از ابن زیاد، سرها و بدن ها را کفن کرد و به خاک سپرد. در گزارش دیگر، غلام زهیر بدن امام را کفن کرد؛ اما باید دانست که هر دو گزارش با مشهور روایات صادر شده و نقل های متعدد مورخان متعارض است و در خور اعتماد نیست.^۲ گفتنی است که دفن سیدالشهدا علیه السلام و یارانش به دو صورت گزارش شده است:

نخست اینکه ایشان به صورت خارق العاده به دست امام زین العابدین علیه السلام و با حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و فرشتگان الهی دفن شده است. این گزارش با روایاتی هماهنگ است که دلالت دارند بر اینکه امور مربوط به تجهیز و دفن

۱. البته پیش تر گذشت که در عصر متوکل، وقتی قبر را یکی از کارگزاران وی نبش کرد، بدن مطهر در میانه بوریا بوده است (الأُمالی، طوسی: ص ۳۲۶ ح ۶۵۳).

۲. ر. ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۴۳۶.

هر امامی فقط به دست امام بعدی انجام می‌شود.^۱ دوم اینکه اهل غاضریه از طایفه بنی‌اسد اجساد مطهر شهدا را دفن کرده‌اند.

جمع میان این دو گزارش نیز بدین سان امکان پذیر است که با عنایت به خارق‌العاده بودن حضور امام زین‌العابدین علیه السلام، بنی‌اسد متوجه حضور ایشان نشده‌اند؛ چنان‌که حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان نیز برای آنان مشخص نبوده است یا اینکه آنان امام زین‌العابدین علیه السلام را دیده‌اند؛ ولی ایشان را نشناخته‌اند.^۲

فصل چهارم: سرهای شهیدان

خانه خولی

عصر عاشورا، پس از آنکه سر مطهر امام حسین علیه السلام را از پیکر جدا کردند، عمر سعد آن را به وسیله خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی به سوی ابن زیاد فرستاد. آن دو شب هنگام به کوفه رسیدند. و به دارالاماره رفتند و با در بسته کاخ روبه‌رو شدند.

خولی سر مطهر را به خانه‌اش برد و در زیر تشتی نهاد. او دوزن داشت: زنی از بنی‌اسد و زن دیگری از قبیله حضمیان به نام نوار، دختر مالک بن عقرب حضمی. آن شب زن حضمی در خانه بود. خولی برای استراحت به بسترش رفت. همسرش، نوار حضمی، در داخل اتاق بود که از بازگشت شوهرش از کربلا آگاه شد. از او پرسید: از کربلا چه خبر؟ آنچه با خود آوردی چه بود؟ او پاسخ داد: «ثروت روزگار را آورده‌ام. سر حسین را. این سر حسین است که همراه تو در خانه است!»

۱. مانند روایاتی که می‌گویند: لا یلی الوصی إلا الوصی؛ «کفن و دفن نمی‌کند وصی را، مگر وصی» (الکافی: ج ۸ ص ۲۰۶ ح ۲۵۰، الغیبه، طوسی: ص ۵۷ ح ۵۲، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۹۴ ح ۱۰۳) یا إن الإمام لا یلی امره إلا إمام مثله؛ «کارهای [دفن] امام را تنها امامی همانند او به عهده می‌گیرد» (ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۴۲۴ ح ۲۱۴۲).

۲. دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۴۳۶.

همسر خولی می‌گوید تا این سخن را شنیدم، آشفته و پریشان شدم. به او گفتم: وای بر تو! مردم طلا و نقره می‌آورند و تو سر فرزند پیامبر خدا ﷺ را آورده‌ای؟ نه، به خدا سوگند، تا ابد سر من و سر تو در یک اتاق گرد هم نمی‌آید.

آن‌گاه، از بستم برخاستم و نزد تَشت نشستم. به خدا سوگند، پیوسته به ستون نوری می‌نگریستم که از آسمان تا آن تَشت می‌درخشید و پزندگان سپیدی را می‌دیدم که گرداگرد سر مطهر بال می‌زدند.^۱

حمل سرها به وسیله قبایل قاتلان

عمر سعد، در عصر عاشورا، سر مطهر امام حسین ﷺ را برای ابن‌زیاد فرستاد و فرمان داد که سر دیگر یاران و خاندانش را نیز قطع کنند. هیچ‌کس کشته نشد، مگر آنکه سرش را جدا کردند و آن را نزد ابن‌زیاد آوردند. او نیز آنها را برای یزید بن معاویه در شام فرستاد.

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۵، أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۱۱، مشیر الأحرار: ص ۸۵، دانش‌نامه امام حسین ﷺ: ج ۸ ص ۶.

شمار سرها را از ۷۰ تا ۷۸ سر نوشته‌اند. شمر بن ذی‌الجوشن سرها را نزد عمر سعد آورد. آن‌گاه، قبیله‌ها سرهای مطهر را در میان خود تقسیم کردند تا از این راه به ابن‌زیاد و یزید تقرب جویند. در کوفه، بزرگان قبایل حاضر در کربلا سرهای اهل بیت پیامبر خدا و پیروان و یاران حسین را به‌عنوان هدیه نزد ابن‌زیاد آوردند.

سید بن طاووس می‌نویسد: «آمار سرهای همراه هر قبیله چنین بود: قبیله کنده به فرماندهی قیس بن اشعث سیزده سر، قبیله هوازن به فرماندهی شمر دوازده سر، قبیله تمیم هفده سر، قبیله بنی‌اسد شانزده سر، قبیله مذحج هفت سر و بقیه سپاه نیز سیزده سر آوردند.^۱

سرهای شهیدان بر سر نیزه‌ها

سرهای شهیدان، که افزون بر هفتاد سر بود، بر سر نیزه‌ها نصب شد. نخستین سری که بر سر چوب نصب کردند سر مبارک امام حسین ﷺ

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۷، الأخبار الطوال: ص ۲۵۹، الملهوف: ص ۱۹۰، البدایة والنهایة: ج ۸ ص ۱۹۰، دانش‌نامه امام حسین ﷺ: ج ۸ ص ۱۰.

بود. آن‌گاه، همه سرها را به وسیله شمیرین ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمر بن حجاج زبیدی و عزره بن قیس احمسی روانه دارالاماره کردند. آنان نیز رفتند و سرها را نزد عبیدالله بن زیاد بردند.^۱

ورود سرها نزد ابن زیاد

وقتی سرها را به مجلس عبیدالله بن زیاد وارد کردند، سنان بن انس نخعی، قاتل امام حسین علیه السلام، از سوی عمر سعد مأموریت یافت تا سر آن حضرت را خود نزد ابن زیاد ببرد. سنان - که لعنت خدا بر او باد - سر حسین بن علی علیه السلام را در حالی به مجلس عبیدالله بن زیاد وارد کرد که این اشعار را می‌خواند:

إملاً رِکابی فِضَّةً وَذَهَباً إِنِّي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّباً
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَباً وَخَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَباً

رکاب مرا پراز سیم و زر کن

که من سلطان عالی جاه را کشتم

۱. الأخبار الطوال: ص ۲۵۹، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۴ و ص ۴۵۵ و ص ۴۵۶، تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۲، الملهوف: ص ۱۸۹، دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۱۴.

آنکه پدر و مادرش بهترین مردمان بودند و خود نیز به هنگام یادکرد نسب‌ها، بهترین مردمان بود. ابن زیاد از اشعار او خشمگین شد و گفت: وای بر تو! اگر می‌دانستی که پدر و مادرش بهترین مردمان هستند، چرا او را کشتی؟ اگر او را این‌گونه می‌شناختی، چرا او را کشتی؟ به خدا سوگند، از من خیری نخواهی دید و تو را به او ملحق خواهم کرد. آن‌گاه فرمان داد که گردنش را بزنند.^۱

سر مطهر امام حسین علیه السلام در مجلس ابن زیاد

پس از آنکه سر مطهر حسین علیه السلام را به مجلس عبیدالله بن زیاد آوردند، آن را پیش رویش در تشت طلا نهادند. ابن زیاد با سر چوب دستی‌اش، بر گونه‌های امام می‌زد و می‌گفت: ریش ابا عبدالله جوگندمی شده است.

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۳، الأخبار الطوال: ص ۲۶۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۳۴، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۹، الأمالی، صدوق: ص ۲۲۷ ح ۲۳۹، الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۴، الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۰، الفصول المهمة: ص ۱۹۰، دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۱۶.

تاکنون چهره‌ای به این زیبایی ندیده‌ام. حسین بسیار خوش سیما بود. او بسیار زیبا بود. آن گاه، وقیحانه با چوب دستی اش بر لب و دندان‌های ایشان می‌زد و می‌گفت: ای اباعبدالله، زود پیر شدی و محاسنت سفید گشت و این شعر را می‌خواند:

سر مردانی را می‌شکافند که در نزد ما عزیزند

ولی آنان نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند^۱

زید بن ارقم، صحابه پیامبر خدا ﷺ که در مجلس حاضر بود، این صحنه را تاب نیاورد و رو به ابن زیاد کرد و گفت: ای امیر، دست نگه دار. کاش این چوب دستی را از آن دهان دور می‌کردی؛ چرا که من دیدم پیامبر خدا بر آن دهان بوسه می‌زد. ابن زیاد گفت: روزی در برابر روز بدتر.^۲

۱.

يَقْلِقَنَّ هَامًا مِنْ اِنْسَانٍ اَعَزَّةٍ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا اَعَزَّ وَأَظْلَمًا

۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۱، الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۴، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۸۱، الأمالی، صدوق: ص ۲۲۹ ح ۲۴۲، دانش‌نامه امام حسین ﷺ: ج ۸ ص ۲۲.

طواف در کوفه

عبیدالله بن زیاد، صبح روز بعد که از خواب برخاست، دستور داد سر حسین ﷺ و سر دیگر شهدا را بر نیزه یا چوب نصب کنند و در میان همه کوجه‌ها و قبیله‌های کوفه بچرخانند.

سرهای شهیدان، افزون بر هفتاد سر بود و در اسلام، آنها نخستین سرها پس از سر مسلم بن عقیل بودند که در کوفه نصب شدند.^۱

فرستادن سرهای شهیدان به شام

پس از آنکه سرهای پاک شهیدان کربلا را در شهر کوفه چرخاندند، آنها را به در کاخ ابن زیاد بازگرداندند و تا روز دوم بر بالای نیزه‌ها و چوب‌ها نگاه داشتند.

پس از مدتی، ابن زیاد زحر بن قیس جعفی را فراخواند و او را مأمور کرد تا تمام سرهای شهدا را همراه با کاروان اسیران به شام نزد یزید بن معاویه ببرد.^۲

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۹، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۷، تذکرة الخواص: ص ۲۵۹، الملهوف: ص ۲۰۳، دانش‌نامه امام حسین ﷺ: ج ۸ ص ۲۴.

۲. دقیق مشخص نیست که چه زمانی سرها به شام فرستاده شده است. اگر همراه کاروان اسیران بوده باشد، شاید حدود ده روز در کوفه مانده باشد، ←

ابوئبرهه، پسر عوف آزدی، و طارق بن ابی ظبیران آزدی و گروهی از کوفیان نیز مأمور شدند تا در این سفر زحر را همراهی کنند. آنان همراه زحر بن قیس بودند تا آنکه با سرها در دمشق بر یزید بن معاویه وارد شدند.

سر مطهر حسین بن علی علیه السلام را پیش روی یزید نصب کردند. یزید، نعمان بن بشیر را فراخواند و با او درباره عملکرد موفقیت آمیز ابن زیاد در کربلا سخن گفت و سپس با اشاره به سر امام حسین گفت: ستایش خدایی را که او را کشت! نعمان بن بشیر گفت: امیر مؤمنان معاویه هیچ‌گاه کشتن حسین را دوست نداشت. یزید در پاسخ گفت: این مطلب که می‌گویی مربوط به پیش از شورش او بود؛ ولی اگر حسین بر معاویه نیز می‌شورید، به خدا سوگند، او هم اگر می‌توانست، حسین را می‌کشت.^۱

مگر آنکه سر مبارک امام حسین علیه السلام را پیش از دیگر سرها به شام فرستاده باشند.

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۹، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵، تذکره الخواص: ص ۲۶۰، الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۶، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۸، البدایة والنهایة: ج ۸ ص ۱۹۰، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۵۹، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۲۸.

سر امام حسین علیه السلام در مجلس یزید

امام سجاد علیه السلام، که خود در میان اسیران حضور داشت، در یادکرد از روزهای دشوار کاروان اسرا در شام می‌فرمود: «هنگامی که سر حسین علیه السلام را برای یزید - که لعنت خدا بر او باد - آوردند، مجلس‌های شراب می‌آراست و سر مبارک را در برابر خویش می‌نهاد و در حضور آن شراب می‌نوشید».^۱

در منابع معتبر آمده است که یزید مجالس باده‌نوشی و لهو و لعب و قماربازی و آوازخوانی برگزار می‌کرد و در تمام این جلسات سر حسین علیه السلام را نزد خود می‌گذاشت و همواره در بین جلسات بی‌حرمتی‌هایی به سر مطهر روا می‌داشت.

گاه با سر چوب‌دستی‌اش به دندان‌های حسین علیه السلام می‌کوبید و می‌گفت: گمان نمی‌کردم که ابا عبد الله به این سن رسیده باشد! گاهی نیز در برابر دیدگان زنان خاندان حسین علیه السلام سر مطهر امام را پیش رویش در تشتی طلا می‌نهاد. روزی جمعی از بانوان حرم

۱. لَمَّا أَتَوْا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ، كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ، وَيَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَشْرَبُ عَلَيْهِ (المأهوف: ص ۲۲۰).

امام حسین علیه السلام را بر یزید وارد کردند. فاطمه و سکینه، دختران حسین علیه السلام، گردن کشیدند تا سر را ببینند و یزید می‌کوشید سر را از آنها پنهان کند؛ اما هنگامی که دختران امام سر پدر را دیدند، فریاد کشیدند و ناله سر دادند. زنان یزید نیز متأثر شدند و همراه آنان فریاد زدند و دختران معاویه نیز فریاد و ولوله و گریه سر دادند.

یزید به سرنگریست و اشعاری خواند. سپس رو به اهل مجلس کرد و گفت: این حسین بر من فخر می‌فروخت و می‌گفت: «پدرم از پدر یزید بهتر است و مادرم بهتر از مادر او و جدم بهتر از جد یزید است و من از یزید بهتر و برای خلافت سزاوارترم». همین فخرفروشی‌اش سبب شد تا کشته شود.

اما آنجا که می‌گوید «پدرم بهتر از پدر یزید است»، پدرم معاویه با پدر او مناظره کرد و خداوند به سود پدرم در برابر علی حکم کرد و حکومت از آن پدرم شد.

درباره این سخنش که «مادرم از مادر یزید بهتر است» باید گفت که به جانم سوگند، او راست می‌گوید. فاطمه دختر پیامبر خدا از مادر من بهتر است.

و درباره این سخنش که «جدم بهتر از جد یزید است» باید

گفت که هیچ انسان مؤمن به خداوند و روز قیامت نمی‌گوید که بهتر از محمد است.

همچنین، آنجا که می‌گوید «بهتر از من است»، شاید این آیه را نخوانده است:

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزُزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «بگو: خدایا، ای مالک حکومت‌ها، تویی که به هرکه بخواهی فرمانروایی می‌بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را بازمی‌ستانی و به هرکه بخواهی عزت می‌دهی و هرکه را بخواهی خوار می‌گردانی. همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیزی توانایی»^۱.

روزی یزید فرمان داد که سر امام حسین علیه السلام را بر زمین بگذارند و در کنار آن، سفره غذا پهن کنند. آن‌گاه، او و همراهانش به خوردن غذا و نوشیدن آب جو پرداختند و چون فارغ شدند، یزید فرمان داد که سر را در تشتی زیر تخت بگذارند و بساط شطرنج را در کنار آن گشود. یزید به قمار و شطرنج می‌پرداخت و همواره از حسین بن علی علیه السلام

۱. آل عمران، ۲۶.

و پدر و پدر بزرگش علیه السلام یاد می‌کرد و ایشان را به تمسخر می‌گرفت و هرگاه هم بازی‌اش را در قمار می‌برد، آب‌جو را می‌گرفت و آن را به سه جرعه می‌نوشید و در کمال بی‌حیایی ته‌مانده‌اش را نزدیک تشت بر زمین می‌ریخت.^۱

سر امام حسین علیه السلام در حرمسرای یزید

در مدتی که کاروان اسیران در شام اقامت داشتند، روزی یزید سر مبارک حسین علیه السلام را برای زنانش فرستاد. عاتکه، دختر یزید،^۲ سر امام را گرفت و با آب پاک شست و با روغن جلاش داد. آن‌گاه با عطر آن را خوش‌بو کرد. یزید از کار دخترش تعجب کرد و از او پرسید: این چه کاری است؟ عاتکه پاسخ داد: چرا چنین نکنم؟ تو سر پسرعمویم را آشفته و پریشان برایم فرستادی و من آن را مرتب و خوش‌بو کردم.

۱. الملهوف: ص ۲۲۰، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۸۸، تاریخ اليعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۳ ح ۵۱، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۳۲.
۲. وی بعدها مادر یزید بن عبد الملک شد.

همچنین، به دستور یزید، زنان اهل بیت را بر جمع زنان حرم او وارد کردند و سر حسین علیه السلام را در جمع ایشان بر سر نیزه گذاشتند. هنگامی که چشم زنان اهل بیت بر نیزه افتاد، صدای گریه و شیونشان بلند شد. یزید ملعون بر زنانش وارد شد و گفت: چرا شما با دخترعموهایتان نمی‌گریید؟ آن‌گاه، به قصد نافرمانی از خدا و تمسخر اولیای او، به زنان خویش فرمان داد تا همراه با زنان و فرزندان امام حسین علیه السلام ناله کنند. سپس این اشعار را به زبان راند:

سر مردانی را می‌شکافیم که نزد ما عزیزند

ولی آنان نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند

ما شکیبایی ورزیدیم و شکیبایی خوی ماست

با شمشیرهای ما دست و سرمی‌برند^۱

یزید این اشعار را می‌خواند و مستانه شادمانی می‌کرد. خاندان اهل بیت، که شاهد این صحنه‌ها بودند، می‌گریستند و ناله می‌کردند.

۱.

يَقْلِقُنَّ هَامًا مِنْ اِنْسَانِي اَعْرَةَ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا اَعَقَّ وَاطْلَمَا
صَبْرْنَا وَكَانَ الصَّبْرُ مِنَّا سَجِيَّةً بِاسْيَافِنَا يَفْرِيْنَ هَامًا وَمِعْصَمَا

عزاداری ایشان سبب شد که زنان حرم یزید نیز ناله سر دهند. یزید که این وقایع را دید، این دو بیت را با شادی تمام زمزمه کرد:

غم زده‌ای از غمی سنگین بر کشته‌ای گریست
و برکشنده نیز گریان است

تا کنون مجلس ماتمی مانند امروز ندیده بودم
که زنان من [که فاتح] و زنان به غنیمت گرفته شده در آن گرد
هم باشند!^۱

آویختن سر امام حسین علیه السلام در دمشق

یزید فرمان داد که سر شریف حسین علیه السلام را بر در کاخش بیاویزند. همچنین، گفته‌اند که سر آن حضرت را سه روز در دمشق آویختند؛

۱.

شَجِي بَكِي شَجْوَةٌ فَاجِعَا قَتِيلًا وَبَاكَ عَلَى مَنْ قَتَلَ
فَلَمْ أَرْكَالِيَوْمٍ فِي مَأْتِمٍ كَانَ الطَّبَابُ بِهِ وَالتَّقَلُّ

۲. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۱۰۸۹،
دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۳۸.

درست در همان جایی که سر یحیی بن زکریا را قرن‌ها پیش آویخته بودند.^۱

سر امام حسین علیه السلام در شهرها

یزید ملعون، مانند عبیدالله بن زیاد فرمان داد که سر حسین علیه السلام را در شهرهای شام و غیر آن بچرخانند. امام زین العابدین علیه السلام در این باره فرمودند: «خداوند متعالی - که ستایش ویژه اوست - ما را به مصیبت‌هایی بزرگ و شکافی سترگ در اسلام مبتلا کرد. ابا عبدالله علیه السلام و خاندانش کشته شدند و زنان و فرزندانش اسیر گشتند و سرش را در شهرها بر فراز نیزه‌ها چرخانند. این مصیبتی است که مانند ندارد»^۲.

۱. سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۹، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۵۹
و ص ۷۳، صبح الأعشى: ج ۴ ص ۹۷، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸
ص ۴۰.

۲. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَلَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانَا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ، وَتَلَمَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ،
قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَعَتَرَتْهُ، وَشَبِي نِسَاؤُهُ وَصَبِيَّتُهُ، وَدَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ
مِنْ فَوْقِ عَامِلِ التَّيْنَانِ، وَهَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ (الملهوف: ص ۲۲۹).

۳. الملهوف: ص ۲۲۹، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۹، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام:
ج ۸ ص ۴۲.

محل دفن سر سیدالشهدا علیه السلام

گزارش‌ها درباره محل دفن سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام به پنج دسته تقسیم می‌شود: دسته اول بر این دلالت دارد که سر امام علیه السلام در کنار قبر پدرش، امیر مؤمنان علیه السلام، دفن شده است. بیشتر منابع روایی معتبر و مهم (مانند *الکافی*، *تهذیب الأحکام* و *کامل الزیارات*) در این دسته قرار دارند.^۱ ظاهراً دلالت مجموع آنها بر اینکه سر مقدس امام علیه السلام در کنار مرقد پدر بزرگوارش دفن شده تردیدناپذیر است.

دسته دوم گزارش‌هایی است که حاکی‌اند از اینکه سر سیدالشهدا علیه السلام به کربلا برگردانده و به جسد ایشان ملحق شده است. گفتنی است که حدیثی از اهل بیت علیهم السلام یافت نشد که بر این معنا دلالت داشته باشد؛ ولی چند گزارش از دانشمندان امامیه و مورخان کهن بر دفن سر مبارک امام علیه السلام در کربلا دلالت دارد (*الأمالی* شیخ صدوق، *الآثار الباقیه* بیرونی، *ترجمه الفتوح* مستوفی هروی [قرن شش]، *عجائب المخلوقات* زکریای قزوینی).

۱. هرچند برخی از این گزارش‌ها را می‌توان توجیه کرد که مقصود، جایگاه گذاشتن سر مقدس آن امام است.

دسته سوم گزارش‌هایی است که دلالت دارند بر اینکه سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام در دمشق دفن شده است. دسته چهارم مدینه و قبرستان بقیع و دسته پنجم مصر (قاهره) را محل دفن دانسته است.

تأمل در گزارش‌های یادشده نشان می‌دهد که احتمال اول (دفن شدن سر مقدس امام علیه السلام در کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام)، با توجه به اینکه در منابع معتبر روایی آمده، قولی پذیرفته شده است. از سوی دیگر، نظریه دسته دوم نیز از منظر مورخان و علمای امامیه و نیز تصور عمومی شیعیان در طول تاریخ قولی مشهورتر بوده است و به همین دلیل تعیین یکی از دو قول، مشکل به نظر می‌رسد. در ادامه، برخی گزارش‌ها را از نظر می‌گذرانیم:

الف) نجف در کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام

عبدالله بن طلحه نهدی همراه با امام صادق علیه السلام و فرزند ایشان، اسماعیل، به نجف رفتند. وی می‌گوید: امام صادق علیه السلام به جایی رفت و نماز خواند و سپس به اسماعیل فرمود: «برخیز و نزد سر پدرت، حسین علیه السلام، نماز بخوان». من گفتم: مگر سر حسین علیه السلام را به

شام نبردند؟ فرمود: «آری؛ اما یکی از بستگان ما آن را ربود و به نجف آورد و در اینجا به خاک سپرد»^۱.

همچنین، امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردان خویش، به نام علی بن اسیباط، فرمود: «هنگامی که به نجف می‌آیی، دو برآمدگی و قبر می‌بینی: قبری بزرگ و قبری کوچک. قبر بزرگ قبر امیر مؤمنان علیه السلام است و قبر کوچک محل دفن سر حسین بن علی علیه السلام است»^۲.

ب) کربلا

فاطمه، دختر امام علی علیه السلام، می‌گوید: یزید فرمان داد که زنان خاندان حسین علیه السلام را با علی بن الحسین علیه السلام در بازداشتگاهی زندانی

۱. مانند این مطلب را راویانی چون ابان بن تغلب، یزید بن عمر بن طلحه، یونس بن طیبیان، مبارک ختاز و مفضل بن عمر نیز نقل کرده‌اند.

۲. الکافی: ج ۴ ص ۵۷۱ ح ۱ و ص ۵۷۲ ح ۲، تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۳۵ ح ۷۱-۷۲، کامل الزیارات: ص ۸۴ ح ۸۲ و ص ۸۶ ح ۸۶، الأمالی، طوسی: ص ۶۸۲ ح ۱۴۵۰، المزار، شهید اول: ص ۲۹-۳۲، المزار الکبیر: ص ۵۱۷ ح ۱۱، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۴۴.

کنند. این زندان فاقد سقف و هرگونه امکانات بود؛ به‌گونه‌ای که زنان و فرزندان سیدالشهدا علیه السلام را از گرما و سرما نگاه نمی‌داشت. پس از مدتی، علی بن الحسین علیه السلام، همراه با زنان، از شام بیرون آمد و سر حسین علیه السلام را به کربلا بازگرداند. سیدین طاووس نیز می‌نویسد: «در باره سر حسین علیه السلام روایت کرده‌اند که بازگردانده و در کربلا به همراه پیکر شریفش، دفن شد»^۱.

ج) دمشق

منابع اهل سنت روایت دیگری به دست داده‌اند که حاکی از آن است که سر مبارک امام علیه السلام در همان دمشق دفن شده است. هرچند همین منابع نیز درباره محل دقیق دفن سر امام علیه السلام هم داستان نیستند؛ برای نمونه، گفته‌اند که یزید نخست سر حسین علیه السلام را به

۱. به روشنی مشخص نیست که مقصود سید بن طاووس از روایت انتقال سر به کربلا کدام روایت است. آیا منظور او همین روایت فاطمه بنت علی است یا منظور روایت دیگری است؟
۲. الأمالی الصدوق: ص ۲۳۱ ح ۲۴۳، الملهوف: ص ۲۲۵، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۵، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۵۲.

مدینه فرستاد و آن را بر چوبی نصب کردند تا همگان ببینند و مایه عبرت اهل مدینه شود. سپس سر مبارک امام علیه السلام به دمشق بازگردانند و در آن شهر دفن کردند. از مکان دفن سر نیز اطلاعی در دست نیست؛ زیرا دست کم سه مکان را بر شمرده‌اند: باغچه‌ای ناشناخته، در محدوده کاخ سلطنتی و قبرستان مسلمانان.

گفتنی است که چند گزارش دیگر حاکی از آن است که سر مبارک امام علیه السلام در داخل صندوقچه‌ای سلطنتی در خزانه کاخ یزید تا زمان سلیمان بن عبدالملک بن مروان نگاه می‌داشتند. سلیمان آن را یافت و پس از پوشاندن و کفن کردن با پارچه‌های دیبا و خواندن نماز میت، در همان دمشق به خاک سپرد.^۱

د) مدینه

یزید سر حسین علیه السلام را به سوی عمرو بن سعید بن عاص، فرماندار مدینه، فرستاد. عمرو بن سعید از این اقدام ناراحت شد و گفت:

۱. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶ و ۴۱۹، ربیع الأبرار: ج ۳ ص ۳۴۹، تاریخ دمشق: ج ۶۷ ص ۱۵۹ ش ۸۷۸۴ و ج ۶۹ ص ۱۶۰، تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۵۹۴، البداية والنهاية: ج ۸ ص ۲۰۴، الردّ علی المتعصّب العنید: ص ۵۰، دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۵۴.

دوست می‌داشتم که آن را برای من نمی‌فرستاد. مروان بن حکم که در جلسه حاضر بود رو به عمرو کرد و گفت: ساکت شو! این چه حرفی است که می‌زنی؟ بد سخنی گفتی. سپس سر را گرفت و آن را پیش خود نهاد و سر بینی‌اش را گرفت و گفت:

به! چه خوش است خُنکای تو در دستانم
و سرخی [خون جاری شده بر] گونه‌هایت
گویی [گونه‌هایت] در جامه زعفرانی غنوده‌اند

مروان سپس از ایام قتل عثمان یاد کرد و گفت: به خدا سوگند، گویی به روزگار عثمان می‌نگرم. در آن روز، سر مبارک امام علیه السلام را در مقابل دیدگان همه در مکانی نصب کردند. در این حال بود که صدای گریه و ناله از خانه‌های بنی‌هاشم برخاست. عمرو بن سعید، فرماندار مدینه، وقتی صداها را شنید، این شعر را خواند:

زنانِ قبیله بنی‌زیاد ناله‌ای کردند
به سان ناله زنان ما فردای روز ارنَب

او نیز همچون مروان با خواندن این شعر می‌خواست بگوید که ما توانسته‌ایم انتقام شکست‌های پیشین را بگیریم. آنگاه عمرو بن سعید، بر منبر رفت و برای مردم، خطبه خواند. او از حسین علیه السلام و کارش یاد کرد و گفت: به خدا سوگند، دوست می‌داشتم که سرش

در پیکرش و روحش در بدنش بود. به ما ناسزا می‌گفت و ما او را مدح می‌گفتیم. او از ما می‌بُرد و ما به او می‌پیوستیم؛ همان‌گونه که عادت ما و او این‌گونه بود. ابن‌ابی‌حُبَیْش، از قبیلهٔ بنی‌اسد بن عبد‌العُزَی بن قُصی، برخاست و گفت: اگر فاطمه زنده بود، از آنچه می‌دید غمگین می‌شد. عمرو گفت: ساکت شو! لال نشوی! آیا گمان می‌کنی که فاطمه با من درگیر می‌شود؟ در حالی که من با دشمنش جنگیده‌ام و به خاکش افکنده‌ام؟ به خدا سوگند، حسین پسر ماست و مادرش دختر ما. آری، به خدا سوگند، اگر فاطمه زنده بود، کشته شدن حسین او را غمگین می‌کرد؛ اما کسی را که حسین را به دفاع از خود کشته است سرزنش نمی‌کرد.

آن‌گاه، عمرو بن سعید فرمان داد تا سر حسین علیه‌السلام را کفن کنند و در بقیع نزد قبر مادرش به خاک بسپارند.^۱

۱. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۹۰، مقتل الحسين علیه‌السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۵، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۷، مثير الأحرار: ص ۹۵، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۹ ش ۱۰۸۹، دانش‌نامهٔ امام حسین علیه‌السلام: ج ۸ ص ۶۲.

هـ) مصر

در شهر قاهره، مزاری است که مشهور است سر امام حسین علیه‌السلام در آن قرار دارد. برخی از مورخان بر این باورند که در برهه‌ای از زمان خلیفهٔ علوی مصر کسی را به شهر عَسْقَلان (شهری میان مصر و شام که اکنون ویران شده است) فرستاد و سری را که مدعی بود سر حسین علیه‌السلام است بیرون آورد و به شهر قاهره برد و در جایی، که اکنون مزاری معروف است، به خاک سپرد.

این مکان که به رأس‌الحسین یا مشهد‌الکریم مشهور است همواره محل زیارت مردم است. مصریان، زن و مرد، گروه گروه به زیارتش می‌روند و در آنجا دعا و گریه و زاری می‌کنند. در برداشتن آن سر از عَسْقَلان به دست علویان و دفن آن در مصر تردیدی نیست؛ اما در اینکه آیا آن سر حسین علیه‌السلام بوده باشد تردید است.^۱

۱. معجم البلدان: ج ۵ ص ۱۴۲، مثير الأحرار: ص ۱۰۷، سيرة الأئمة الاثنی عشر: ج ۲ ص ۸۱، لواعج الأشجان: ص ۱۹۱، البدایة والنهاية: ج ۸ ص ۲۰۴، دانش‌نامهٔ امام حسین علیه‌السلام: ج ۸ ص ۷۲.

زیدبن ارقم می‌گوید: مو بر تنم راست شد و فریاد زدم: به خدا سوگند، سر تو، ای فرزند پیامبر خدا، شگفت‌تر و شگفت‌تر از اصحاب کهف است.

شعبی راوی دیگری است که کوفه آن روز را چنین گزارش می‌کند: سر حسین علیه السلام را بر شاخه‌های خشک خرما در کوفه آویختند و آن به سخن درآمد و سوره کهف را تا این عبارت خواند:

﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرَدَّاهُمْ هُدًى﴾؛ «آنان جوانانی ایمان آورنده به پروردگارشان بودند و ما بر هدایتشان افزودیم».^۱

بار دیگر نیز در همان جا این آیات از سر مبارک امام علیه السلام شنیده شد:

﴿وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾؛ «و به زودی ستمکاران خواهند دانست به کجا بازمی‌گردند».^۲

اما عجیب اینکه این کرامات جز بر گمراهی آن قوم نیفزود. در دمشق نیز برخی سخن گفتن سر بریده را دیده‌اند. منهال بن عمرو می‌گوید: به خدا سوگند، من سر حسین بن علی علیه السلام را هنگامی

۱. الکهف، ۱۳.

۲. الشعراء، ۲۲۷.

فصل پنجم: کرامت‌هایی از سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام

قرآن خواندن بر سر نیزه

صبح آن روز، که به دستور عبیدالله بن زیاد، سر حسین علیه السلام را در تمام کوجه‌های کوفه و قبیله‌های آن می‌چرخاندند، زیدبن ارقم، صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در کوفه حضور داشت. او می‌گوید: سر حسین علیه السلام را بر من گذراندند. سر بر نیزه بود و من در حجره‌ای نشسته بودم. هنگامی که سر مبارک امام علیه السلام روبه روی من رسید، شنیدم که این آیه سوره کهف را می‌خواند:

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾؛ «آیا پنداشتی که اصحاب کهف و اصحاب رقیم از نشانه‌های شگفت ما بودند؟».^۱

۱. الکهف، ۹.

که می‌بردند دیدم. من در دمشق بودم و پیش‌رو مردی سوره کهف را قرائت می‌کرد تا به این سخن خدای متعالی رسید:

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾؛ «آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت ما بودند؟»^۱

آن‌گاه، خداوند سر را به سخن درآورد و سر به شیوایی تمام گفت: «أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِي وَحَمَلِي»؛ «شگفت‌تر از ماجرای اصحاب کهف کشتن و بردن من است».

حارث بن وکیده و سلمه بن کهیل نیز از کسانی هستند که سخن گفتن سر حسین بن علی علیه السلام را برنیزه دیده‌اند و آن را گزارش کرده‌اند. محمد الدمیری (۷۴۲ - ۸۰۸ ق)، از دانشمندان اهل سنت در قرن‌های هشتم و نهم، در کتاب خویش می‌نویسد:

چهارتن پس از مرگ سخن گفتند: سر بریده یحیی بن زکریا علیه السلام هنگامی که ذبحش کردند، حبیب نجار که پس از وفاتش گفت ﴿يَلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾؛ «کاش قوم من می‌دانستند!»،^۲ جعفر طیار که پس از شهادت این آیه را تا آخر تلاوت کرد ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي

۱. الکهف، ۹.

۲. یس، ۲۶.

سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ «و آنان را که در راه خدا کشته شدند مرده مپندار!» و سر بریده حسین بن علی علیه السلام که این آیه را قرائت کرد: ﴿وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾؛ «و به زودی ستمکاران خواهند دانست که به کجا بازمی‌گردند!»^۳.

اسلام آوردن راهب مسیحی

ابن زیاد سر امام حسین علیه السلام را همراه کاروان اسیران به شام روانه کرد. مأموران، هرگاه در مکانی فرود می‌آمدند، سر را از صندوق مخصوص آن بیرون می‌آوردند و آن را بر سر نیزه می‌کردند. آنان، تمام شب، از سری که بر فراز نیزه بود پاسداری می‌کردند و صبحگاهان آن را به صندوق بازمی‌گرداندند و حرکت می‌کردند.

۱. آل عمران، ۱۶۹.

۲. الشعراء، ۲۲۷.

۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۷، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۱، تاریخ دمشق: ج ۲۲ ص ۱۱۷ و ج ۶۰ ص ۳۷۰، دلائل الإمامة: ص ۱۸۸ ح ۱۳، حیات الحیوان الکبری: ج ۱ ص ۵۲، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۸۴.

کاروان اسرا در مکانی به نام «قنسرین»^۱ در منطقه شام، توقف کردند. در آنجا، دیر راهبی بود که در آن برای اقامت یک‌شنبه فرود آمدند. آنان سر را مطابق شیوه خود بیرون آوردند و بر سر نیزه کردند و نیزه را به دیر تکیه دادند. نگهبانان نیز به نگهبانی از سر پرداختند. نیمه‌های شب، راهب متوجه نوری شد که شعاع آن را می‌شد از جایگاه سر تا دوردست آسمان دید. راهب از بالای دیر به نگهبانان سر روی کرد و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما سربازان ابن زیاد هستیم. راهب پرسید: این سر کیست؟ گفتند: سر حسین بن علی بن ابی طالب، پسر فاطمه، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. گفت: یعنی سر نوه پیامبر خودتان؟ نگهبانان پاسخ دادند: آری.

راهب گفت: شما بد قومی هستید! به خدا سوگند، اگر مسیح علیه السلام فرزندی داشت، او را بر بالای چشمانمان جای می‌دادیم. سخنان راهب مسیحی خشم سربازان را برانگیخت.

۱. قنسرین، شهری در شام، به فاصله یک روز راه از حلب در مسیر حمص و نزدیک عواصم است که تا سال ۳۵۱ ق، آباد و پر جمعیت بوده است؛ اما پس از غلبه رومیان و قتل ساکنان شهر، اهالی آنجا ترسیدند و در شهرها پراکنده شدند.

راهب دوست داشت که شب را در کنار سر بگذراند و با آن انس بگیرد. نزد سربازان رفت و به آنان گفت: «سر را در برابر هزار دینار امشب به من بدهید و صبحگاهان به هنگام حرکت از من پس بگیرید». مبلغ بسیار بود و نگهبانان پذیرفتند. راهب دینارها را به ایشان داد و سر را تحویل گرفت و آن را با خود به دیر برد و بی‌آنکه شخصی را ببیند، صدایی شنید که می‌گفت: «خوشا به حالت! خوشا به حال کسی که قدر این سر را شناخت!» آن‌گاه، سر مبارک امام علیه السلام را شست و با عطر خوش بو کرد و با احترام تمام بر روی پای خویش نهاد و تا صبح بر زمین گذاشت. راهب مسیحی دست به دعا برداشت و رو به آسمان گفت: «پروردگارا، به حق عیسی، به این سر بگو که با من سخن بگوید». چیزی نگذشت که دعایش اجابت شد. سر مطهر سیدالشهدا علیه السلام به اذن خدا به سخن درآمد و گفت: «ای راهب، چه می‌خواهی؟» راهب پرسید: تو کیستی؟ امام علیه السلام فرمودند: «من فرزند محمد مصطفی و پسر علی مرتضی هستم. پسر فاطمه زهرا و مقتول کربلایم. من مظلوم و تشنه کامم» و ساکت شد. راهب، تا این کرامت را از سر بریده دید، ناخودآگاه صورتش را به صورت امام علیه السلام نهاد و گفت: صورتم را از صورت تو بر نمی‌دارم تا بگویی: «من شفیع تو در روز قیامت هستم». سر به سخن درآمد و

گفت: «به دین جدم، محمد، درآی». راهب گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؛ «گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست و گواهی می‌دهم که محمد پیامبر خداست». آن‌گاه، حسین علیه السلام پذیرفت که شفاعتش کند. راهب تمام شب را به گریه گذراند و با سر سخن می‌گفت. صبحگاه سربازان آمدند تا سر را بازپس گیرند. راهب که جدا شدن از سر برایش بسیار دشوار می‌نمود، با چشمی اشک‌آلود، خطاب به سر مطهر امام حسین علیه السلام گفت: يَا رَأْسُ، لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ جَدَّكَ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّكَ مَوْلَاكَ وَعَبْدُكَ؛ «ای سر، من اختیاردار جز خود نیستم و گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست و جدت، محمد، پیامبر خداست و خداوند را گواه می‌گیرم که من دوست دار و بنده توام».

آن‌گاه، از دیر و راه و عقیده‌ای که در آن بود بیرون آمد و خادم اهل بیت علیهم السلام شد. نگهبانان نیز پس از دریافت سرازیر دور شدند و چون به شهر دیگری رسیدند، دیدند که تمام دینارها سنگ شده است.^۱

۱. تذکرة الخواص: ص ۲۶۳، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۰، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۸۸.

اسلام آوردن رهبر یهودیان

در ایام حضور کاروان اسیران در شام، یزید بر آن بود که موفقیت خویش را در سرکوبی مخالفان برای همه ادیان و بزرگان شام به تصویر کشد. روزی پیشوا و بزرگ یهودیان شام را به مجلس خویش دعوت کرد. پیشوای یهودیان، در برابر یزید، سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام را دید. پرسید: یزید، این سر، دیگر چیست؟ یزید گفت: سر یک شورشی است. یهودی پرسید: نامش چیست؟ یزید گفت: حسین است. گفت: پدر و مادرش کیست؟ گفت: حسین پسر علی و فاطمه است. پرسید: فاطمه کیست؟ گفت: دختر محمد. گفت: آیا محمد همان پیامبرتان است؟ گفت: آری.

پیشوای یهودیان از پاسخ یزید شوکه شد و از عملکرد حکومت امویان در تعجب ماند. رو به یزید کرد و با صلابت گفت: خدا، خیرتان ندهد! دیروز پیامبرتان بوده و امروز پسر دخترش را می‌کشید؟! وای بر تو! میان من و داوود پیامبر هفتادوندی واسطه است؛ اما یهودیان، چون مرا می‌بینند، تا کمر در برابرم خم می‌شوند. سپس به سوی تَشت رفت و سر را بوسید و خطاب به سر مطهر امام گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ جَدَّكَ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؛ «گواهی می‌دهم که جز خداوند خدایی نیست و جدت، محمد، پیامبر خداست».

آن‌گاه، مجلس یزید را ترک کرد و بیرون رفت. یزید چون چنین دید، به کشتنش فرمان داد.^۱

دعای حامل سر امام حسین علیه السلام

در ایام حج، مردی در طواف خانه خدا می‌گریست و این‌گونه خدا را می‌خواند: خدایا، مرا بیا مرز؛ ولی بعید می‌دانم که مرا بیا مرزی. از او پرسیدند که به چه دلیل این‌گونه از رحمت خدا ناامیدی. فرد دیگری به او گفت: ای بنده خدا، از خدا پروا کن و این‌گونه مگو که اگر گناهانت به اندازه قطره‌های باران و برگ درختان نیز باشد و از خدا آمرزش بخواهی، خداوند خواهد آمرزید؛ چراکه او آمرزنده و مهربان است.

مرد گفت حکایت من مفصل است: من یکی از چهل تن^۲ حاملان سر حسین به سوی یزید در راه شام بودم. پس از حرکت از کربلا در نخستین منزل، بر صومعه مسیحیان فرود آمدیم و سر بر نیزه بود.

۱. الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۵۸۱ ش ۲، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۹۴.

۲. برخی منابع مانند لهوف در این باره پنجاه تن اشاره کرده‌اند.

شراب و خوراک آوردیم و سرگرم خوردن بودیم. ناگهان کف دستی از دیوار دیر بیرون آمد و با قلمی آهنین و به خطی خونین نوشت:

أَتَرْجُوا مَمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

آیا امتی که حسین را کشته‌اند

شفاعت جدش را در روز حساب امید می‌برند؟

همگی ترسیدیم و سر را رها کردیم و گریختیم و پس از ساعتی با ترس بازگشتیم. عجیب بی‌تاب شده بودیم و شکیب از دست داده بودیم.^۱

چیزی نگذشت که شبی در راه شام حادثه‌ای دیگر رخ داد. شیوه ما در هر شب چنین بود که سر را در تابوتی می‌نهادیم و گرد تابوت شراب می‌نوشیدیم. در یکی از همین شب‌ها، همراهانم چندان شراب نوشیدند که همگی مست شدند؛ ولی من با آنها شراب ننوشیدم. هنگامی که تاریکی شب فراگیر شد، صدای رعد و برقی شنیدم و دیدم که درهای آسمان گشوده شد و آدم و نوح و ابراهیم و

۱. همچنین از پیران بنی سلیم، نقل شده است که چون با رومیان جنگیدند و به برخی کلیساهایشان وارد شدند، این بیت شعر را در آن جا دیدند. از آنان پرسیدند: از چه زمانی این شعر در این جا نوشته شده است؟ آنان گفتند: سیصد سال پیش از بعثت پیامبرتان!

اسحاق و اسماعیل علیهم السلام و پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله فرود آمدند و جبرئیل علیه السلام و گروهی از فرشتگان نیز همراهشان بودند.

جبرئیل علیه السلام به تابوت نزدیک شد و سر را بیرون آورد و به خود چسباند و آن را بوسید. سپس همه پیامبران چنین کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سر مبارک حسین علیه السلام حاضر شد و بسیار گریست و پیامبران او را تسلی دادند. جبرئیل علیه السلام به ایشان گفت: ای محمد، خدای متعالی به من فرمان داده است تا از فرمان تو در باره امت اطاعت کنم. اگر به من فرمان دهی، زمین را همراه با آنان می‌لرزانم و آن را زیرورو می‌کنم؛ چنان‌که قوم لوط را عذاب کردم و زمین را برایشان زیرورو کردم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لا یا جبرئیل، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ «نه، ای جبرئیل، مرا با آنان در روز قیامت و در پیشگاه خداوند جایگاهی است برای بازخواست ایشان».

سپس فرشتگان به سوی ما آمدند تا ما را بکشند. گفتیم: الأمان یا رَسُولَ اللَّهِ؛ «امان ای پیامبر خدا».

ایشان فرمود: اذْهَبْ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ؛ «برو؛ خدا تو را نیامرزد!»^۱

۱. المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۱۲۳ ش ۲۸۷۳، منیر الأحزان: ص ۹۶، الملهوف:

ص ۲۰۸، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۸ ص ۹۶.